

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • آبان ۱۴۰۱ • شماره پیاپی ۳۲۳ • ۴۸ صفحه
اجتماعی و فرهنگی

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



نو جوان رشد

ISSN: 1606-9072
roshdmag.ir



**هدیه خدا
بهترین مسیر!**
ششمین جام جهانی
چم و خم نویسندگی



خواب چمن‌ها

در صف سبز درختان کاش ذکر او کنم
تا وجودم را مگر با روشنی همسو کنم
می‌کشد قد، قامتم تا که اناری بر کنم
می‌کنم گاهی رکوعی تا گلی را بو کنم
سجده‌هایم در کنار چشمه، گاه از تشنگی ست
گاه می‌مانم دمی با قُلْ او خو کنم
جانب خواب چمن‌ها یا که شالیزارها
قبیله‌گاه من حضور اوست هر جا رو کنم
آب پاشی کرده‌ام دل را به آب دیده‌ام
می‌برم آن را کمی در بادها جارو کنم
وزن شعرم می‌خورد بر هم، به صحرا می‌روم
تا نظر در راه رفتن‌های یک آهو کنم

برگرفته از آیات:

۱. سوره بقره، آیه ۱۵
۲. سوره اسراء، آیه ۴۴

محمدحسن حسینی
تصویرگر: شیوا قاضی

خانواده مجلات رشد همه
تلاش خود را کرده است تا این مجله در
دسترس عموم دانش‌آموزان قرار گرفته و همه
کودکان و نوجوانان مبین عزیز اسلامی مان
امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت:
۲۲۰۰۰ ریال

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

شواری برنامه‌ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف‌زاده، بابک نیک‌طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا نبی، عباس نورآبادی

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir • رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۸۲ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد هم‌مشارکت: ۴۱۴

● دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان. رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).
آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبنی نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مَدَنبِی
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان ۲

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی و تربیتی
دورهٔ چهل و یکم • آبان ۱۴۰۱
شمارهٔ پی‌درپی ۳۲۳ • ۴۸ صفحه
اجتماعی و فرهنگی

ماه نوجوان

وقتی آبان ماه سراغ تقویم می‌روی و آن را ورق می‌زنی، یک نکتهٔ مهم توجهت را ناخودآگاه جلب می‌کند. می‌فهمی آبان، ماه نوجوانان است. روز نوجوان، روز دانش آموز، روز بسیج دانش آموز، شهادت نوجوان بسیجی محمدحسین فهمیده و روز کتاب‌خوانی. دوست نوجوان من! همهٔ این مناسبت‌ها با ما سخن می‌گویند. آن‌ها یک صدا فریاد می‌زنند: «آبان، ماه نوجوان است!» روان‌شناسان تأکید دارند دورهٔ نوجوانی دورهٔ هویت‌یابی است. دورهٔ پیدا کردن سمت و سوهای متفاوت زندگی و شناخت ابعاد گوناگون شخصیتی است.

اما رفتار و عملکرد نوجوانان سال‌های انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به ما چیز دیگری می‌گوید. نوجوانانی که روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ با حضور خود در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران پشت رژیم پهلوی را با شهادت خود لرزانند یا محمدحسین فهمیده در نبرد خرمشهر، با ایثارگری سد راه تانک‌های بعثی شد، چیز دیگری به ما می‌فهماند. آن‌ها نه تنها هویت خود را پیدا کرده و فهمیده بودند برای چه به دنیا آمده‌اند و به سوی کدامین هدف باید پیش بروند، بلکه چراغ راه بزرگ‌ترها نیز شده بودند. تا جایی که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره)، در شهادت حسین فهمیده بیان کردند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ‌تر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت، آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید» (صحیفهٔ امام (ره)، جلد ۱۴، صفحه ۷۴).

دوست نوجوان! روز نوجوان را صمیمانه تبریک می‌گویم. قدر خودت را خوب بدان. وجود تو برای جامعهٔ ما خیلی ارزشمند است. به‌راستی همهٔ بزرگ‌ترها چشمشان به رشد و بالندگی تو دوخته شده است.

علی اصغر جعفریان



- ۱ ماه نوجوان.....
- ۲ هدیهٔ خدا.....
- ۴ پینالتی معلم‌ها.....
- ۶ فرمانده دانشمند.....
- ۸ مهمان بی‌دعوت.....
- ۱۰ تایر هواپیما.....
- ۱۲ نهال خنده رو.....
- ۱۴ چی میل دارید!؟.....
- ۱۶ رشتهٔ برق نگیرد!.....
- ۱۸ درمیان برکه‌های باران!.....
- ۲۰ شادی بزرگ.....

کش مکش

- در انقلاب رشتهٔ ته‌پیلی چه..... ۲۱
- انقلاب..... ۲۲
- افسار و شرکا..... ۲۳
- عاشق دست به فرمان..... ۲۴
- رو مخ‌ترین سؤال بشرا..... ۲۵
- هشتم ما به همالتان روشن!..... ۲۶

- ۲۷ جدول.....
- ۲۸ زبان پایتون.....
- ۲۹ دروازهٔ ورود به طراحی وبگاه.....
- ۳۰ پاتوق.....
- ۳۲ خوب دیدن.....
- ۳۳ کاسه‌های غاری.....
- ۳۴ نرمش ذهن.....
- ۳۶ بهترین مسیر!.....
- ۳۸ ششمین جام جهانی.....
- ۴۰ گنده‌تر از تو.....
- ۴۲ همراه با آبان.....
- ۴۴ چم و خم نویسنده‌گی.....
- ۴۶ کیک موجی.....
- ۴۷ سوپ شیر.....
- ۴۸ زینت فهرج.....

نامش **هادی موحدامین** است. پرونده حرفه‌ای او از سال ۱۳۷۹ آغاز شده است؛ زمانی که اولین جایزه قرائت قرآن را دریافت کرد. اما او برای موفقیت راهی آسان را طی نکرده است. ۱۷ جایزه متفاوت و هزار مانع و مشکل سر راه او قرار گرفتند تا بالاخره در سال ۱۴۰۰ رتبه اول مسابقه‌های بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران را به دست آورد. وقتی از مسیرش حرف می‌زند، معلوم می‌شود مسیر او برای یک سال و دوسال نیست. به نظر می‌رسد مسیر هم طولانی و هم سخت است. خودش می‌گوید: «من این مسیر را مسیر درستی و این صدا را هدیه خدا و امانت او می‌دانستم و می‌دانم. همواره سعی کردم این صدا را در مسیری خرج کنم که بهترین مسیر است؛ یعنی در راه نشر معارف دینی و تبلیغ دین. به خاطر همین تلاشم برای دیده‌شدن نبوده و نیست.»

خدا هدیه کودکی

کلاس اول ابتدایی بودم که متوجه شدم قرآنی هست و قرآن خواندن و دورهم جمع‌شدنی هست. من قبل از هفت سالگی با تلاوت قرآن پدر و حضور در هیئت، با قرآن آشنا شدم. روخوانی قرآن را در پایه اول ابتدایی به کمک پدر یاد گرفتم و همان موقع بدون غلط می‌خواندم.

کلاس چهارم ابتدایی بودم که سر کلاس قرآن، با تدریس سرکار خانم **زارع**، معلم قرآنم، برای اولین بار رویم شد رسماً در کلاس قرآن تلاوت کنم. قبل از آن در منزل برای خودم می‌خواندم، اما باز هم جلوی پدر رویم نمی‌شد. یک بار که درس‌هایی از قرآن **حاج آقا قرائتی** پخش می‌شد، وقتی قاری قرآن را تلاوت می‌کرد، به پدرم گفتم من هم می‌توانم این‌جوری بخوانم و بعد خواندم. این اولین بار بود که جلوی پدرم قرآن خواندم. اما پدر چون تعزیه‌خوان بود و با تلاوت قرآن هم انس داشت، خواندن مرا نپسندید و گفت باید خیلی تمرین کنی. یادم می‌آید خیلی ناراحت شدم و به من برخورد!

همین قضیه باعث شد من جلوی پدر نخوانم. تا کلاس چهارم که به هم کلاسی‌ام گفتم: «**نادر** من می‌تونم با صوت بخونم.» نادر هم نه گذاشت و نه برداشت، دستش را بالا برد و گفت: «خانم، **هادی** می‌تونه با صوت بخونه!» معلم هم گفت: «پس بخون ببینم.» برایم سخت بود، اما بالاخره خواندم. خواندنی که هیچ قاعده و قانونی نداشت و دوره‌ای برای آن ندیده بودم. معلم گفت: «یک سوره دیگر هم بخوان.» بعد از خواندن من، بلافاصله گفت: «بچه‌ها شلوغ نکنین، من الان برمی‌گردم.» به من گفت: «با من بیا بیرون.» مرا برد پایین در دفتر پیش **آقای نیکویی** ناظم. گفت: «آقای نیکویی، فردا صبح ایشون سر صف قرآن می‌خونن.»

ما برگشتیم به کلاس. هم دوست داشتم فردا سر صف بخوانم و هم سختم بود جلوی ۷۰۰ دانش‌آموز قرآن بخوانم. اما قبول کردم.



آلما توکل

مسیر



جوانی

یکی از سخت‌ترین زمین‌خوردن‌های من در این مسیر در سال ۱۳۸۶ رخ داد. سفری تبلیغی داشتیم به کشور مالزی. روز آخری که آنجا بودم، تار صوتی راستم فلج شد و این یکی از جدی‌ترین زمین‌خوردن‌های من بود. شش سال تحت درمان بودم. نمی‌توانستم بخوانم و در محفل و مسابقه‌های شرکت کنم. این برای کم‌قاری‌ای پیش می‌آید که این‌همه سال نتواند فعالیت کند.

اما به لطف خدا مغلوب این وضعیت نشدم و در همین اوضاع که دیدم نمی‌توانم بخوانم، سراغ حفظ قرآن رفتم. تبدیل تهدید به فرصت همین بود و من در واقع از آب گل‌آلود ماهی نه، نهنگ گرفتم!

در این مسیر خستگی معنا ندارد و تا به هدفی که می‌خواستیم، یعنی رتبه اول بین‌المللی، به تلاشم ادامه دادم. تا اینکه در سی و هشتمین دوره از مسابقه‌های بین‌المللی رتبه آوردم. بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر کسی رتبه اول دنیا شده، سال‌ها اول شده اما اینطور نیست. من ۱۳۹۴ اول شدم، اما در ۱۳۹۵ به مسابقات نهایی (فینال) کشوری هم راه نیافتم. ۱۳۹۶ حتی به نیمه‌نهایی کشوری هم نرسیدم. این‌ها به ظاهر تنزل است اما من مأیوس نشدم و باور خودم را از دست نادم. فکر نکردم که ضعیف شده‌ام. در سال ۱۳۹۷ به رتبه ممتاز ایران دست یافتم و به مسابقات مالزی رفتم. در ۱۳۹۸ هم ممتاز کشوری شدم. اما به کرونا خوردیم و به کویت نرفتم. ۱۳۹۹ مجدد در کشور اول شدم.

۱۴۰۰ در مسابقات بین‌المللی قرآن تهران اول شدم و بالاخره پرونده مسابقات را در بحث تلاوت قرآن با موفقیت بستم.



نوجوانی

در سال ۱۳۷۴ که اول راهنمایی بودم، در یک مسابقه شرکت کردم و به یاد دارم حداقل سه چهار کلمه را غلط خواندم، ولی باز اول شدم. چون در آنجا قرآن عثمان طه را برای اولین بار دیدم و برای همین غلط خواندم. نحوه روخوانی با قرآن عثمان طه را هم از آنجا شروع کردم و یاد گرفتم. جالب اینکه کسی به من یاد نداد و خودم چون روخوانی قرآن را بلد بودم سریع کشف کردم رسم‌الخط عثمان طه را چطور بخوانم که غلط نشود.

همیشه دنبال استاد سخت‌گیر و حرفه‌ای و کاربلد می‌گشتم. یادم هست برای قبول شدن در کلاس استاد موسوی که هر کسی را قبول نمی‌کرد و سالی یک‌بار شاگرد جدید می‌پذیرفت، خیلی خوش حال بودم.

نحوه پذیرفته شدنم جالب بود. گفتند زمان آزمون ایشان گذشته و رفت تا نزدیک یک سال دیگر که آزمون جدید بگیرد. اما من به پیشنهاد مؤسسه چندماهه در محضر برادر استاد که ایشان هم استاد بودند، کلاس گذراندم. چون گفتند اگر در کلاس ایشان باشم، می‌توانم برای کلاس استاد موسوی درخواست بدهم. من حدود سه تا شش ماه در کلاس ایشان بودم و بعد از اینکه جزو قبولی‌های کلاس ایشان شدم، مرا معرفی کردند به کلاس استاد موسوی. ایشان با شنیدن تلاوتی کوتاه از من، لطف کردند و مرا پذیرفتند. از شدت خوشحالی این را در سررسیدم نوشتم که دی ۱۳۷۷ در کلاس استاد موسوی پذیرفته شدم.

من شش سال تقریباً جمعه آزاد داشتم و هر جمعه ساعت شش و هفت صبح تا ظهر سر کلاس بودم. این کلاس آنقدر شلوغ بود که اگر قاری‌ای می‌خواست طبق فهرست سر کلاس قرآن بخواند، حداقل باید سه ماه صبر می‌کرد تا نوبتش شود.

اما چون استاد می‌خواست تشویقی برای بچه‌ها در نظر بگیرد، هر کس را که اولین نفر وارد کلاس می‌شد، بدون نوبت می‌گفت همان روز بخواند. مهمانی‌های جمعه‌ها، هم برای من و هم برای خود خانواده‌ام، محدود شده بود. بیشتر خوابیدن جمعه صبح را هم نداشتیم.



چند سالی می‌شد که تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی نرفته بود و راهیابی ایران به مسابقات جام جهانی برای امثال من اتفاق بزرگی بود؛ اتفاقی بسیار بزرگ!

موقع بازی‌های انتخابی جام جهانی به حدی دلشوره داشتم که یک بار وسط تماشای بازی از تلویزیون، غش کردم و کارم به بیمارستان کشید. توی بیمارستان، سرم به دست و دور از چشم پرستارها، به اتاق نگهبان بیمارستان رفتم که مثل من از طرفداران پر و پا قرص فوتبال بود و دو نفری بازی را تماشا کردیم. آن بازی سه بر صفر به نفع ایران تمام شد. وقتی داور سوت پایان را زد، از خوش حالی آن قدر بالا و پایین پریدم که سرم از دستم در آمد و سوزن سرم که روی زمین افتاده بود، توی پایم رفت و برای خودش داستانی شد! نگهبان بیچاره هم به خاطر اینکه پنهانی به من اجازه داده بود بازی را تماشا کنم، توبیخ و جریمه شد.

وقتی از بیمارستان مرخص می‌شدم، دم در خروجی بیمارستان، نگهبان چشمکی زد و در گوشم گفت: «ناراحت من نباش! برد تیم ملی آن قدر شیرین است که هیچ چیزی

نمی‌تواند آن را تلخ کند.» همیشه از دیدن آدم‌های علاقه‌مند و کشته‌مرده فوتبال خوش حال می‌شدم. توی خانه ما جز من، هیچ کس فوتبالی نبود. مادرم طوری به صدای گزارشگرها حساسیت داشت که همیشه باید با دست آزاد (هدفون) گزارش بازی را گوش می‌کردم. خواهر کوچکم وسط تماشای فوتبال هی از جلوی تلویزیون رد می‌شد و تمرکزم را بهم می‌ریخت. پدرم هم هر وقت من را مشغول تماشای فوتبال می‌دید، با کنایه می‌گفت: «آخه چرا باید ۲۲ نفر بدون دنبال یه توپ! به هر کدوم یه توپ بدهند که این قدر توی سر و کله هم نزنند!» معمولاً نیمی از وقت تماشای فوتبال یا به بحث با پدرم می‌گذشت یا به گریه کردن خواهرم که از تذکرها و دعوای من ناراحت می‌شد. گوش‌هایم در اثر شنیدن صدای گزارش بازی فوتبال با دست آزاد (هدفون) آن هم با صدای بلند، داشت مشکل پیدا می‌کرد و پزشک دست آزاد (هدفون) را ممنوع کرد. این شد که افراد خانواده نتیجه گرفتند بهترین کار برای اینکه از تماشای فوتبال لذت ببرم و هیجاناتم را بدون

پنالتی معلم‌ها

رضا احسان پور

تصویرگر: سید میثم موسوی

داستان
ماه





آزار و اذیت دیگران بیرون بریزم این است که موقع پخش فوتبال، من را داخل خانه تنها بگذارند و یکی دو ساعتی به خانه مادربزرگ بروند که در همسایگی ما زندگی می‌کرد. این کار تا قبل از غش کردنم ادامه داشت، ولی بعد از آن، دیگر کسی من را توی خانه تنها نمی‌گذاشت.

ماجرایی که می‌خواهم برایتان تعریف کنم مربوط به اولین بازی ایران در جام جهانی است. بازی به علت تفاوت زمانی دو کشور، از شانس بد من، افتاده بود ساعت ۹ صبح روز یکشنبه؛ یعنی دقیقاً وسط زنگ ریاضی! چند وقت بود عزا گرفته بودم که چطور بازی را ببینم. با خودم می‌گفتم آخر مگر می‌شود تیم ملی برود جام جهانی و بازی‌اش را ببینم؟ به ذهنم رسید خیلی منطقی و مؤدبانه بروم از مدیر مدرسه خواهش کنم که چون بازی تیم ملی است، دیگر بحث آبی و قرمز نیست و همه باید یک‌صد تیم ملی را تشویق کنیم، اجازه بدهد آن روز غیبت کنم و فوتبال را ببینم؛ ولی ای کاش لال می‌شدم و این را نمی‌گفتم. چون تا شنید، گفتم: «اگر غیبت کنی پنج نمره از انضباطت کم می‌کنم!» چند روز بعد رفتم و بدون اینکه به روی خودم بیاورم پیشنهاد کردم، چون بازی تیم ملی است و دیگر بحث آبی و قرمز نیست و همه باید یک‌صد تیم ملی را تشویق کنیم، مسابقه را با فراتاب (ویدئو پروژکتور)، توی تالار (سالن آمفی‌تئاتر) مدرسه برای همه بچه‌ها پخش کنند. این‌بار آقای مدیر مثل داورهایی که کارت قرمز نشان بدهند، با دستش در دفتر مدرسه را نشانم داد؛ یعنی از جلوی چشم دور شو!

کم‌کم روز بازی نزدیک می‌شد و من هر کاری می‌کردم، به در بسته می‌خوردم.

موقع تماشای فوتبال اتفاقات عجیب و غریب زیادی برایم پیش آمده بود. البته این موضوع برایم تازگی نداشت.

یکی از تلخ‌ترین لحظه‌هایم زمانی بود که تیم ملی ایران در برابر تیم آمریکا موقعیت گل پیدا کرد و تا مهاجم ایران با دروازه‌بان حریف تک به تک شد. پای خواهر کوچکم خورد به دور فرمان (ریموت کنترل) تلویزیون و کانال عوض شد. تا دور فرمان (ریموت کنترل) را پیدا کنم، تیم ایران گل را زده بود. هر چند صحنه آهسته را چند بار پخش کردند، از اینکه گل را همان لحظه ندیده بودم، خیلی ناراحت شدم و هنوز که هنوز است ناراحتم. البته این موضوع را به کسی نگفتم، چون یک جورهایی باعث آبروریزی است که کسی مثل من، آن گل را به صورت زنده ندیده باشد!

یک بار هم وسط یکی از بازی‌های مقدماتی جام جهانی برق رفت! زنگ زدم به اداره برق. وقتی مطمئن شدم تا چند ساعت از برق خبری نیست، صندلی تاشوی مادرم را برداشتم و با دوچرخه‌ام آن‌قدر از این خیابان به آن خیابان رفتم. تا بالاخره یک مغازه صوتی - تصویری پیدا کردم و از

پشت و بترین مغازه بازی را دیدم؛ البته بدون صدا.

خلاصه، هیچ کدام از این اتفاقات تلخ بدتر از این نبود که نتوانم پخش مستقیم بازی تیم ملی را ببینم. صبح روز بازی، همین که از خواب بلند شدم، کلک قدیمی دل درد را به کار بستم. چون مادر و پدرم اصلاً فوتبالی نبودند، نمی‌دانستند آن روز بازی حساس تیم ایران در جام جهانی است و اصلاً شک نکردند. مادرم به راننده سرویس مدرسه گفت حالم خوب نیست و به مدرسه نمی‌روم. کم‌کم داشت خیالم راحت می‌شد که ناگهان تلفن زنگ زد. از لحن مادرم متوجه شدم با آقای مدیر حرف می‌زنند. مادرم بعد از اینکه گوشی را گذاشت، به اتاقم آمد و گفت: «صبحانه را زود میل بفرمایید، تاکسی تلفنی خبر می‌کنم تشریف ببرید مدرسه؛ خودم هم می‌آیم.»

در مسیر مدرسه، از بدشانسی خودم بدجوری پکر بودم. به خیالم رسید از تاکسی فرار کنم بروم جلوی همان مغازه صوتی - تصویری و بعد از فوتبال برگردم مدرسه. ولی دلم نمی‌آمد مادرم را ناراحت کنم و چه بسا از مدرسه اخراج می‌شدم.

وقتی رسیدیم، بابای مدرسه مچ دستم را سفت گرفت و مرا کشان کشان به داخل مدرسه برد. توی حال خودم نبودم. انگار به اسارت می‌رفتم؛ یک دفعه دیدم توی تالار مدرسه همه بچه‌ها ایستاده‌اند و دارند سوت و کف می‌زنند. آقای مدیر از پشت بلندگو گفت: «ساکت! گفتم ساکت! بشینید سر جاتون! رضا زود بیا اینجا کارت دارم.» بچه‌ها با شیطنت تکرار می‌کردند: «رضا بیا اینجا! بیا اینجا!» هنوز نمی‌دانستم چه خبر است. آرام رفتم کنار آقای مدیر ایستادم. خم شد و در گوشم گفت: «مرد حسابی! این همه تدارک دیده‌ایم، اون وقت تومی خوی تو خونه با تیم ملی خلوت کنی؟!»

بعد رو کرد به بچه‌ها و بالبخندی پیروزمندانه گفت: «امروز دو ساعت بیشتر در خدمت شما هستیم. کلاس‌ها به وقت اضافه کشیده خواهند شد!»

من که شوخ طبعی‌ام حسابی گل کرده بود، گفتم: «آقا اجازه! نمی‌شود به جای وقت اضافه، معلم‌ها پنالتی بزنند!»



اصغر فتوح

دانشمند فرمانده

برای شما دوست عزیزم تعریف کنم! یکی از آن حرف‌های مهم، حرف‌زدن در مورد آدم‌های بزرگ و تأثیرگذار است؛ مثل همین شهید دکتر مصطفی چمران! باور کنید زندگی این آدم آن قدر پرفراز و نشیب است که نمی‌شود به سادگی از کنارش گذشت و مختصر در موردش حرف زد! همین باعث می‌شود من هم مثل خیلی‌ها دچار نگرانی بشوم.

شاید برای همه ما پیش آمده باشد وقتی می‌خواهیم خیلی مفصل و کامل در مورد کسی یا چیزی حرف بزنیم، دچار نگرانی یا یک جورهایی وسواس ذهنی بشویم. چرا؟ چون نگرانی‌ها نتوانیم آن چیزهای مهمی را که قرار است بگوییم، بگوئیم. می‌بینید؟ کلمه «بگوئیم» دوبار تکرار شد. این یعنی من هم الان نگرانم که نتوانم آن چیزی را که دارم به آن فکر می‌کنم، کامل و جامع

اما چاره‌ای نیست! وقتی قرار است در یک یا دو صفحه در مورد کسی حرف بزنیم که پرداختن به زندگی‌اش به صدها ورق کتاب نیاز دارد، باید به مهم‌ترین، خیلی خیلی مهم‌ترین بخش‌های زندگی‌اش بپردازیم. اول از همه این را بگویم، شهید مصطفی چمران یک آدم ویژه است. چون علم، دانش و نبوغش را از همان دوران نوجوانی و جوانی برای رفاه و آسایش انسان‌های دیگر در نظر گرفته بود. باید بدانید، شهید دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در خیابان پانزده خرداد تهران، بازار آهنگرها و محله سرپولک به دنیا آمد. او فرزند **حسن چمران ساوهای** بود که از روستای چمران ساوه به تهران مهاجرت کرد.

شهید مصطفی چمران تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه انتصابیه، نزدیک پامنار (تهران) گذراند و دوران متوسطه را در مدرسه‌های دارالفنون و البرز طی کرد. سال ۱۳۳۲ بود که با رتبه ۱۵ در رشته الکترومکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد. مصطفی در تمام دوران تحصیل همیشه جزو شاگردان ممتاز بود. او سپس با دریافت کمک هزینه تحصیلی به خارج از کشور رفت و درجه کارشناسی ارشد را در رشته مهندسی برق کسب کرد.

بعد از آن برای گرفتن درجه دکترا در رشته «فیزیک پلاسما» به دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا رفت. در آن جا بود که پایان‌نامه تحصیلی‌اش مورد توجه قرار گرفت. یعنی این پایان‌نامه که در مورد فیزیک پلاسما بود، مثل یک کتاب علمی خیلی مهم مورد توجه قرار گرفت. مدتی بعد به خاطر نبوغش، در دو آزمایشگاه فنی «بل» و «پیشرفته جت» در ناسا استخدام شد. مصطفی علاوه بر زبان فارسی، به زبان‌های عربی، ترکی، فرانسوی و آلمانی هم مسلط بود. در هنر هم حرف‌های زیادی برای گفتن داشت.

حالا اگر یک کم به سال‌های نوجوانی او برگردیم، می‌بینیم در پانزده سالگی در جلسات تفسیر قرآن شرکت می‌کند. کمی که بزرگ‌تر می‌شود، در جلسات درس فلسفه و منطق هم حضور پیدا می‌کند؛ همان جلساتی که آن سال‌ها استاد **شهید مرتضی مطهری** برگزار و تدریس می‌کرد. دوران دانشجویی او در تهران هم‌زمان می‌شود با اتفاقات سیاسی و زمزمه‌های ظلم‌ستیزی علیه رژیم پهلوی. این بار آقا مصطفی چمران در کنار معترضانی قرار می‌گیرد که به حضور **نیکسون**، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در ایران اعتراض داشتند.

بعدها، مصطفی با همکاری افرادی که مسلمان‌های انقلابی بودند، انجمن اسلامی دانشجویان را در کالیفرنیا آمریکا پایه‌گذاری کرد. به دلیل همین فعالیت‌های انقلابی‌اش بود که شاه کمک‌هزینه تحصیلی شاگرد ممتازی‌اش را قطع کرد.

اما مصطفی بیدی نبود که با این بادها بلرزد! در حالی که همچنان مشغول تحصیل بود، به فعالیت‌های انقلابی‌اش ادامه داد. او مسئول و هماهنگ‌کننده گروه‌های حامی ملت فلسطین بود. بعد از جنگ اعراب و اسرائیل و شکست کشورهای عرب، به دلیل ایجاد فضای منفی گسترده علیه مسلمانان، چمران تصمیم گرفت از آمریکا خارج شود و به خاورمیانه سفر کند تا به‌طور مستقیم در تحولات جهان اسلام و مبارزه در برابر دشمنان شرکت کند. حالا دیگر خیلی از مبارزهای مسلمان و انقلابی خارج از کشور دکتر مصطفی چمران را می‌شناختند.

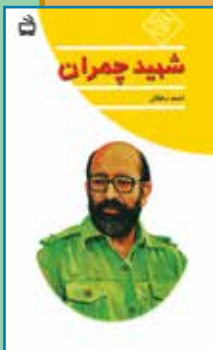
مبارزات شهید دکتر مصطفی چمران با آشنایی‌اش با امام خمینی (ره) وارد مرحله تازه‌ای شد. او تا پیروزی انقلاب همراه انقلابیون و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بود. با اینکه برای چمران مهم نبود در چه مسئولیتی با ظلم و بیدادگری مبارزه

کند، اما علم و دانش و کاردانی‌اش باعث شد مسئولیت‌های زیادی، از جمله مسئولیت وزارت دفاع کشور را به او واگذار کنند. اما مصطفی که نمی‌توانست به تجاوز دشمن بعثی به کشور عزیزمان بی‌توجه یا کم‌توجه باشد، در حالی که همچنان مسئولیت‌های زیادی را به عهده داشت، مثل یک رزمنده ساده، اسلحه به دست گرفت و در جبهه‌ها با دشمن جنگید. او بارها زخمی شد و در نهایت در خرداد سال ۱۳۶۰ در خط مقدم «دهلاویه» این فرمانده نابغه و دانشمند به شهادت رسید.

بیشتر بخوانیم

شهید دکتر چمران

این کتاب سال شمار زندگی شهید دکتر مصطفی چمران است که با هدف آشنایی نوجوانان، زندگی ایشان نوشته شده است. در متن کتاب آمده است:



«هنگامی که یکی از دوستان هم کلاسی‌ام در امتحان مردود شد، آن چنان غمش بر قلبم نشست که زار زار گریستم؛ طوری که خود او ناراحت شد و مرا آرام کرد که اشکالی ندارد. ناراحت نباش.»

مؤلف: **احمد دهقان**

ناشر: **انتشارات مدرسه**

سال چاپ: **۱۳۷۹**

تلفن: **۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴**

فراز مینی‌ها وجود دارند؟

مهمان بی‌دعوت

راه
آسمان

تاکنون هیچ تمدن دیگری در خارج از زمین پیدا نکرده‌ایم؛ البته «تاکنون»! ولی این به آن معنی نیست که تمدن‌های فرازمینی وجود ندارند! امکان دارد آن‌ها هر جایی از کیهان به زندگی و فعالیت مشغول باشند یا حتی در جست‌وجوی ما باشند!

خاطره بی‌بی

علاوه بر سیاره‌ها و قمرهای منظومه شمسی، ستاره‌شناسان حدود ۴۳۰۰ سیاره فراخورشیدی را کشف کرده‌اند. این سیاره‌ها در حال گردش به دور ستاره‌های خودشان هستند و امکان دارد هر کدام از آن‌ها شرایط حیات را داشته باشند.

حیات چطور شکل می‌گیرد؟

دانشمندان عقیده دارند: دو ماده اصلی یعنی «آب» و «اکسیژن» مهم‌ترین مواد برای تشکیل و ادامه حیات روی یک سیاره هستند. اما فرایند تشکیل حیات به کمک این دو ماده بسیار طولانی است. برای مثال، نخستین سلول‌ها روی سیاره زمین حدود یک میلیون سال پس از شکل‌گیری منظومه شمسی به وجود آمده‌اند و ۲۰۰ میلیون سال بعد از آن «سیانوباکتری‌ها» تشکیل شدند.

این باکتری‌های خارق‌العاده با تولید بی‌وقفه اکسیژن، سیاره زمین را به جاب‌گول‌پیکری از اکسیژن تبدیل کردند. اکسیژن سرشار سطح زمین، بخشی از مولکول‌های گاز متان را که عامل گرم‌شدن سیاره زمین بود، از بین برد. به همین دلیل دوره یخبندان بزرگی در تاریخ تکامل زمین رقم خورد. به دلیل این سرمای شدید، حدود چهار میلیارد سال طول کشید تا شکل‌های پیچیده حیات روی زمین شکل بگیرند.

خرس آبی یک نشانه است!

اکنون می‌دانیم که زندگی حتی در دور دست‌ترین نقاط سیاره ما هم وجود دارد از میکروب‌های اعماق اقیانوس‌ها گرفته تا موجودات شگفت‌انگیزی





به نام «خرس آبی» که می‌توانند شرایط سخت زندگی را تحمل کنند. این موجودات می‌توانند در گستره دمایی ۲۰۰ درجه زیر صفر تا ۱۰۰ درجه بالای صفر زندگی کنند و در برابر پرتوهای خطرناک اشعه گاما دوام بیاورند! پس حداقل به صورت نظری (تئوری)، زندگی موجودات فرازمینی می‌تواند در هر جایی در گستره کیهان وجود داشته باشد. اما مسئله اینجاست که ما چطور می‌توانیم آن‌ها را کشف کنیم؟!

ماجرای حیات

شاید می‌دانید که سن عالم چندین هزار میلیارد سال است. اگر این همه سال را به شکل یک فیلم نگاه کنیم، می‌بینیم فقط در هشت دقیقه‌های پایانی فیلم است که انسان‌های پیشرفته روی زمین زندگی کرده‌اند! در چنین مقیاس‌های بزرگی از مسافت و زمان، احتمال دارد تمدن‌های فرازمینی زیادی، قبل از پیدایش حیات روی زمین و در مکان‌های دیگر کیهان، به وجود آمده باشند و قبل از اینکه ما به دنبال آن‌ها بگردیم، از بین رفته باشند.

کمر بند حیات ناحیه‌ای دور یک ستاره است که در آن محدوده احتمال وجود آب بسیار زیاد است.

به دنبال چه چیزی هستیم؟

این خیلی هیجان‌انگیز است که موجودات فضایی باهوش و پیشرفته پیدا کنیم، اما امروزه دانشمندان به دنبال شکل‌های ساده‌تری از حیات هستند؛ مثل میکروب‌ها و مواد آلی. ما بیشتر تلاشمان را در همین منظومه شمسی به کار بسته‌ایم. بسیاری از قمرهای سیاره‌های مشتری و زحل از بخش‌های وسیع یخی تشکیل شده‌اند که به احتمال زیاد اقیانوس‌های پهناوری از آب مایع در زیر آن‌ها قرار دارد. شاید مأموریت آینده بشر، کاوش‌های زیر اقیانوسی در چنین قمرهایی باشد! کسی چه می‌داند، شاید شکل‌های هوشمندانه و خارق‌العاده‌ای از حیات فرازمینی را در همین اقیانوس‌ها کشف کردیم!

در جست‌وجوی موجودات فضایی

فرض کنید موجودات فرازمینی در سیاره‌ای که به دور ستاره‌ای دور دست می‌گردد، زندگی می‌کنند و در جست‌وجوی ما هستند. آن‌ها با بررسی دقیق نور خورشید، متوجه می‌شوند که با عبور زمین و دیگر سیاره‌ها از جلوی خورشید، نور خورشید به صورت متناوب کم و زیاد می‌شود. آن‌ها با تحقیقات بیشتر سه سیاره زهره، زمین و مریخ را در منطقه‌ای به نام **کمر بند حیات** به دور خورشید، کشف می‌کنند.

برای آنکه فرازمینی‌های فرضی ما متوجه شوند که آیا یکی از این سیاره‌ها، واقعاً دارای حیات هستند یا نه، باید پژوهش‌های بیشتری انجام دهند. مثلاً ممکن است به کمک نوری که از درون جو سیارات عبور می‌کند به دنبال ردپای گازهای مهم در جو سیاره‌ها بگردند.

ارتباط با موجودات فضایی

شاید فرازمینی‌ها برای بررسی دقیق‌تر حتی یک فضاپیما را دنبال ما بفرستند؛ البته به شرط اینکه میزان پیشرفت فناوری‌شان حداقل به اندازه فناوری‌های ما باشد! اما حدوداً ۴۰۰ هزار سال طول می‌کشد تا فضاپیماهای آن‌ها به زمین برسد! پس شاید یک نشانک (سیگنال) رادیویی قدرتمند به سمت زمین بفرستند، به امید اینکه هوشمندانی در سیاره زمین زندگی کنند و به آنان پاسخ بدهند. البته نزدیک به ۲۰ سال طول می‌کشد تا این سیگنال به زمین برسد! بنابراین ارتباط برقرار کردن فرازمینی‌ها با ما و ما با فرازمینی‌ها، با امکانات امروزی بسیار طولانی، سخت و حتی غیرممکن به نظر می‌رسد!

منابع

۱. پیدایش جهان هستی و حیات بر کره زمین، ترجمه و گردآوری: دکتر ابوالحسن حاجی حیدری انارکی، نشر مازیار، ۱۳۹۳.
۲. تاریخچه پیدایش حیات، نویسنده: ویلیام لیندسی، ترجمه: یلدا بلارک، انتشارات سبزان، ۱۳۹۸.

مجید عمیق

ره آورد

در جهان امروز، وسایل نقلیه، چه زمینی چه هوایی، به کمک چرخ‌هایشان حرکت می‌کنند. برای این کار لاستیک‌ها، یا به عبارت ساده‌تر تایرهایی در اندازه‌های متفاوت و متنوع طراحی و تولید می‌شوند. در واقع تایر قطعه‌ای لاستیکی است که روی چرخ وسایل نقلیه سوار می‌شود. شاید از خودتان پرسید: چرا تایرهای هواپیما برخلاف تایرهای سایر وسایل نقلیه زمینی نمی‌ترکند و پنجر نمی‌شوند، در حالی که با سرعت سرسام‌آوری نشست و برخاست می‌کنند و فشار و وزن بسیار زیادی را تحمل می‌کنند و از سوی دیگر ابعاد کوچک‌تری هم دارند؟ مثلاً چرخ‌های یک هواپیمای بویینگ ۷۳۷ تنها ۶۹ سانتی‌متر قطر و ۲۰ سانتی‌متر عرض دارند که از چرخ‌های تریلی که قطری برابر یک متر و عرضی برابر ۵۰ سانتی‌متر دارند، به مراتب کوچک‌ترند.

ویژگی‌های تایر هواپیما

آنچه تایرهای هواپیما را از تایرهای سایر خودروها متمایز می‌کند تا در برابر تحمل وزن زیاد و سرعت بالای مقاومت داشته باشد، میزان باد موجود در چرخ‌ها و نحوه ساخت و مواد سازنده لاستیک این چرخ‌هاست. میزان باد در تایر هواپیما شش برابر باد تایر یک خودرو است. در ضمن با گاز «نیتروژن» پر می‌شود که زمان پوسیدگی را به تعویق می‌اندازد. هنگام ترمز کردن اضطراری و آتش گرفتن هم ماهیت خنثابودن این گاز از گسترش آتش جلوگیری می‌کند.



مقاومت تایر هواپیما

تایرهای هواپیما می‌توانند تا ۱۵۰ درجه سانتی‌گراد دما را در زمان نشست و برخاست و همین‌طور تا منهای ۴۰ درجه سانتی‌گراد دما را در ارتفاع بالا تحمل کنند. همچنین، این تایرها وزن هواپیما را روی زمین و ضربات سنگین در لحظه فرود جذب می‌کنند. تایرهای هواپیما پس از ساییدگی تا چند بار قابلیت شیارکشی و استفاده مجدد دارند و اگر قابل ترمیم و اصلاح باشند، تا هفت برابر عمر اولیه‌شان دوام خواهند داشت. تایرهای هواپیما پیش از تعویض می‌توانند تا ۵۰۰ بار عمل نشست و برخاست را انجام دهند. طوق‌های اطراف رینگ چرخ‌ها طوری طراحی شده‌اند که در صورت ترکیدن لاستیک در سرعت‌های بالا روی باند، پس از تخلیه شدن باد و تکه‌تکه شدن لاستیک، به دور رینگ باقی می‌مانند و از متلاشی شدن آن و برخورد قطعه‌ها به بدنه، موتورها و بالچه‌ها جلوگیری می‌کنند.



آج لاستیک هواپیما

الگوهای آج‌های لاستیک چرخ‌های هواپیما به گونه‌ای طراحی شده‌اند که از سر خوردن هواپیما هنگام فرود روی باند

جلوگیری می‌کنند. این آج‌ها به وسیله رشته کابل‌هایی تقویت شده‌اند. چنین شرایطی سبب می‌شود، یک کشیدگی بین لاستیک و سطحی که هواپیما روی آن فرود می‌آید (باند)، روی دهد. این موضوع همان دلیل ایجاد دودی است که هنگام فرود هواپیما و تماس چرخ‌هایش با سطح باند مشاهده می‌کنیم. در ضمن تایرهای هواپیما دست‌ساز هستند و متخصصان بر تمام مراحل قالب‌گیری، لایه‌گذاری، حرارت‌دهی و آزمون‌های کیفیت لاستیک نظارت و آن‌ها را ارزیابی می‌کنند.

دوام تایر هواپیما

هر چرخ هواپیما توان ۵۰۰ بار نشست و برخاست را دارد و برخلاف انواع نشان‌های تجاری (برندهای) لاستیک خودروها، در صنعت هوانوردی هیچ لاستیک بد و کم دوامی وجود ندارد. چرا که طبق قوانین هوانوردی، تایرهای هواپیما باید بتوانند فشاری تا چهار برابر فشار محاسبه و ارزیابی شده را هنگام فرود به مدت سه ثانیه تحمل کنند. قدرتمندترین تایرها می‌توانند سرعت ۴۶۳ کیلومتر بر ساعت را تحمل کنند. تعداد به نسبت زیاد تایرها در هواپیما کمک می‌کند که در صورت ترکیدگی احتمالی یک یا چند تایر، سایر تایرها تعادل هواپیما را حفظ کنند. برای مثال، تعداد چرخ‌ها در بوئینگ ۷۷۷ چهارده عدد و در هواپیمای ایرباس ۳۸۰ بیست و دو عدد است.



تولید تایر هواپیما در ایران

یکی از مشکلات کشورمان در دفاع مقدس، تأمین قطعه‌های هواپیماهای نظامی، از جمله لاستیک هواپیما بود که به دلیل وابستگی تمام عیار کشورمان در حکومت طاغوت به غرب، تهیه آن‌ها برایمان دشوار شده بود. با این وصف در سال ۱۳۷۷ فناوری تولید انواع تایرهای هواپیماهای نظامی جنگنده و باربری سنگین، مانند «سی ۱۳۰» و «ایلوشین» در دستور کار گرفت و در سال ۱۳۹۱، کشور ما با تولید ۲۱ اندازه (سایز) از انواع تایرهای هواپیماهای نظامی به خودکفایی رسید. اکنون به برخی از کشورهای همسایه هم صادرات داریم. در حال حاضر فناوری تولید تایر برای هواپیماهای تجاری و غیرنظامی هم شروع شده است تا برای همیشه وابستگی مان به دیگر کشورها پایان بگیرد.

منبع: <https://estalks.science.ca>
<https://en.m.wikipedia.org>

نهال خنده رو

آرامشی از جنس ایمان

آن روز با حال عیبی
آهسته رفتی سمت میدان
در چشمت اما موج می‌زد
آرامشی از جنس ایمان

دیدی که پندین مین تشنه
در انتظار تو نشستند
دل بستگی‌های تو اما
راه عبورت را نبستند

انگار حس کردی که آنجاست
راهی به سوی آرزویت
فتما خدا را دیده بودی
وقت شهادت روبه‌رویت

نارنجکی آن لحظه گل داد
در دست‌های کوچک تو
شد جاودانه تا همیشه
نام تو و نارنجک تو

زهرا عراقی

در هیاط ما
یک نهال فنده‌روست
روشنی
در نگاه آفتابی‌اش
برق می‌زند
فکر می‌کند
به اینکه روزی او
خانه پرندگان شود
آن قدر بگیرد اوج
تا رفیق آفتاب و آسمان شود

شهرام رفیعی

شاعرانه

دلخوشی

ساقه سبز پیچک
یک گل سرخ
کفشروزرک
نم‌نم ریز باران
در قیابان
حال من فوب فوب است
با همین دلخوشی‌های کوچک

محبوبه ممصام شریعت



آواز تو شنیدم

تا پشم باز کردم نور رخ تو دیدم
تا گوش برگشادم آواز تو شنیدم

پندان که فکر کردم، پندان که ذکر گفتم
پندان که ره سپردم، بیرون ز تو نردم

تا کی به فرق پویم؟ جمله توئی، پگویم؟
پون با منی چه پویم؟ اکنون بیارمیدم

عمری به سر دویدم، گفتم مگر رسیدم
با دست هر چه دیدم، جز باد می نردم

خریار من از آن است، کاندر پس درم من
در بسته ماند بر من، وز دست شد کلیدم

عطار را به کلی از فویشتن فنا کن
پون در فئای عشقت، ذوق بقا پشیدم

عطار نیشابوری

✽ تا کی با سر بروم.

لانه

از لای میله در انبار آمدی
بر جعبه قدیمی اسباب فانه مان
یک لانه سافتی.

خیلی عجیب بود

از آن همه درفت

کنار پیاده رو

از آن فضای سبز

آن آسمان باز،

این جعبه قدیمی بی رنگ و رو چرا؟

در این اتاق تنگ.

بعد از گذشت چند صباهی

با اندکی درنگ

امروز پوچه های جوانت پریره اند،

از لای میله ها،

ای قمری قشنگ

میترا یگانه

بیشتر بخوانیم

بزرگراه

این کتاب دربردارنده ۱۵ قطعه شعر با عنوان های «خط فاصله»، «کمریندها را ببندیم» و «عوارض عبور» است. نویسنده در این اشعار نشان می دهد که زندگی بزرگراهی است با تمام شادی ها، غم ها، توقف ها و جنبش ها و حرکت ها و زندگی ماشینی عامل دور شدن انسان از طبیعت و فاصله بین عناصر طبیعت است. شاعر با زبانی شاعرانه با صحنه پردازی های هنرمندانه، بی مهری، خشونت، سختی و سنگ دلی فناوری را به تصویر کشیده است و اسارت انسان را در قفس زندگی ماشینی بیان می کند



مؤلف: افسانه شعبان نژاد

سال چاپ: ۱۴۰۰

ناشر: لویه تو

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۸۶۷

چی میل دارید؟

حسین امینی پویا

زندگی
رسالم

انجام هر کاری در دنیا اصول و قواعد، و باید و نبایدهای خاص خودش را دارد؛ از شیوه شست و شوی بدن در حمام گرفته تا مطالعه و حتی غذا خوردن. اصلاً تا به حال به باید و نبایدهای غذا خوردن خود یا عادت‌های مخرب و اشتباه‌هایی که احیاناً هنگام غذا خوردن دارید، فکر کرده‌اید؟ همه ما عادت‌های خاصی در این زمینه برای خودمان داریم که گرچه بخشی از آن‌ها مفیدند، اما مطمئناً بخش دیگری از آن‌ها نیز مضر هستند؛ تا جایی که گاهی همان‌ها زمینه‌ساز بروز بعضی بیماری‌ها می‌شوند.

چرا آداب مهم هستند؟

همان طور که اشاره کردیم، انجام هر کاری اصول و قواعد خاص خودش را دارد که همه در جهت هر چه بهتر انجام‌شدن کارها و رسیدن به نتیجه مطلوب وضع شده‌اند. غذا خوردن نیز از آن دسته کارهایی است که باید با دقت، توجه و وسواس زیاد انجام شود. در واقع، از آنجا که آماده‌کردن غذاها و خوردن آن‌ها بخش مهمی از زندگی ما را در بر می‌گیرد و در زندگی و سلامت ما نقش دارد، باید به کیفیت غذاها توجه ویژه داشت.

این همان موضوعی است که قرآن مجید نیز به آن توجه داده است: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ أَلَىٰ طَعَامِهِ»: آدمی می‌باید در آنچه می‌خورد با دقت بنگرد (سوره عبس، آیه ۲۴). البته اصول و قواعد غذا خوردن به همان اندازه که مهم‌اند، ساده نیز هستند. بنابراین چیزی برای ترسیدن و نگرانی در مورد انجام‌دادن یا رعایت کردن آن‌ها وجود ندارد. با چند بار تلاش و تبدیل کردن آن‌ها به عادت، به راحتی می‌توان جلوی ابتلا به انواع بیماری‌ها را گرفت و از نتایج آن در طول زندگی بهره برد.

تغذیه سالم

انسان مثل هر موجود زنده دیگری برای ادامه حیات به تغذیه نیازمند است و بدون تأمین مناسب این نیاز، امکان حیات و سلامتی و کارآمدی وی وجود ندارد. از این رو در طول زندگی باید به تغذیه سالم و کافی اهتمام داشت و از همان ابتدای کودکی و نوجوانی به کسب عادت‌های خوب غذایی پرداخت. همان‌گونه که گفتیم در اسلام نیز موضوع تغذیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به پاکیزگی، سلامت و حلال و حرام‌بودن آن توجه شده است.

هدف از صرف غذا

شاید بگویید هدف از تغذیه معلوم است و به توضیح نیاز ندارد، اما در مورد ما به عنوان مسلمان قضیه فرق می‌کند. مگر نه اینکه همه کارهای مسلمان باید و بهتر است با نیت خدایی و در چارچوب رضایت خداوندی شکل بگیرد؟ و مگر خوردن از دیگر فعالیت‌های آدمی می‌تواند جدا باشد؟ پس غیر از هدف رفع نیازهای تغذیه‌ای هدف والاتری برای خوردن باید سراغ گرفت. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (سوره مؤمنون، آیه ۵۱): ای پیامبران از خوردنی‌های پاک بخورید و کار شایسته کنید. از همراهی جمله «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» با جمله «اعْمَلُوا صَالِحًا» می‌توان فهمید که هدف تغذیه باید دستیابی به توان و نیرو برای انجام کارهای شایسته باشد. با این نگاه، تغذیه از شکل حیوانی و معمولی خود فاصله می‌گیرد و چهره‌ای انسانی پیدا می‌کند.

آغاز و پایان با نام خدا

همین است که توصیه شده‌ایم غذا را با نام خدا آغاز کنیم. تا علاوه بر هر چیز دیگر، حواسمان باشد که این نعمت‌ها را از خدا داریم و سعی کنیم نیروی به‌دست آمده را جز در جهت هدف‌های خدایی صرف نکنیم. بهتر است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بلند بگوییم تا اگر کسی گفتن آن را فراموش کرده است، به یاد آورد.

پس از صرف غذا بهتر است خدا را به خاطر نعمت‌هایش شکر کنیم و الحمدلله بگوییم.

البته از کسانی که دست اندر کار تهیه و پختن غذا بوده‌اند نیز بهتر است تشکر کنیم. رسول خدا (ص) فرموده است: «پاداش کسی که می‌خورد و سپاس می‌گذارد، همانند کسی است که برای خدا روزه می‌گیرد» (مفاتیح الحیاة، ص ۱۴۳).

بدغذایی و لوس بازی ممنوع

همین جا بگوییم که باید سعی کنیم لوس و بدغذا نباشیم. می‌دانم که بدغذایی همیشه از سر لوس بازی نیست و در بعضی‌ها علل

ژنی (ژنتیکی) نیز می‌تواند داشته باشد؛ مثل کسانی که فکر می‌کنند «گشنیز» (یکی از گیاهان خوش بو و معطر شبیه جعفری) طعم صابون دارد. آن‌ها احتمالاً قادر به بویدن آن ترکیباتی نیستند که باعث بوی تازه و گیاهی گشنیز برای دیگران می‌شود. پس می‌توان برخی چیزها را دوست نداشت، اما محدود کردن خود به چند غذای خاص دیگر پذیرفتنی نیست. درست است که غذاها طعم و مزه یکسانی ندارند و معلوم است که یکی خوش‌مزه‌تر از دیگری است، اما باید بدانیم هر کدام از آن‌ها خصوصیات ویژه خود را دارند. پس باید در پی تنوع غذایی بود و طبق نیازهای بدن پیش رفت و به طور متعادل از غذاهای گوناگون استفاده کرد.

عادت به تازه‌خوری

باید از مواد تازه و سالم در تغذیه استفاده کرد و تا حد امکان مصرف غذاهای آماده، کنسروها، سوسیس و کالباس، و تنقلات شوری چون چیپس و پفک را محدود کرد.

استفاده از سبزی‌ها و میوه‌ها

حتماً شنیده‌اید که استفاده از رژیم غذایی حاوی میوه و سبزی و پرهیز از غذاهای فرآوری شده و فست‌فودها از اجزای مهم یک برنامه غذایی سالم به حساب می‌آیند. با این همه نمی‌دانم چرا برخی از ما به اندازه کافی از سبزی‌ها و میوه‌ها استفاده نمی‌کنیم؛ کاری که در توصیه‌های اسلامی نیز بر آن تأکید شده است. امام صادق (ع) فرموده است: «هر چیز را زبوری است و زیور سفره سبزی است» (دانشنامه احادیث پزشکی، جلد دوم: ۷۴-۷۳).

یکی از یاران امام کاظم (ع) نقل می‌کند: «روزی امام از پی من فرستاد و مرا برای غذا خوردن نزد خود نگه داشت. چون سفره را آوردند فرمود: مگر نمی‌دانی که من از سفره‌های که در آن سبزی نباشد نمی‌خورم؟ آن غلام رفت و سبزی آورد و بر سفره نهاد. امام دست به سفره گشودند و غذا خوردند (پیشین). تحقیقات نشان داده‌اند که علاقه به غذای فوری (فست‌فودها) نوعی اعتیاد است و با تمرین دادن مغز به سالم‌خوری می‌توان این عادت را به مرور کنار گذاشت. راهش این است که فقط به طعم و مزه توجه نکنیم و قبل از اینکه چیزی بخوریم، بدانیم آن غذا به ما چه می‌خواهد بدهد. سعی کنیم اطلاعات غذایی خود را بالا ببریم تا بتوانیم آگاهانه‌تر انتخاب کنیم. به علاوه نباید از ضرر و زیان سس‌های صنعتی و نوشابه‌های گازدار غافل باشیم. باید استفاده از آن‌ها را نیز به حداقل برسانیم. می‌توانیم سالادها را با لیموترش، نارنج، آبلیمو، سرکه و چاشنی‌های مفید و سالم دیگر مزه‌دار کنیم.»

خوردن با برنامه

در غذا خوردن باید منظم بود. اصل مهم آن است که تا گرسنه نشده‌اید، غذا نخورید و قبل از سیر شدن کامل نیز دست از غذا خوردن بکشید. این نیز توصیه دیگر دین ماست. امام علی (ع) فرموده است: «هر کسی می‌خواهد هیچ غذایی به او زیان نرساند، تنها هنگامی غذا بخورد که گرسنه شده و معده او از خوراک پیشین پاک شده باشد.»





هنرستان

رشته برق نگیرد!

تهمینه حدادی
عکاس: غلامرضا بهرامی

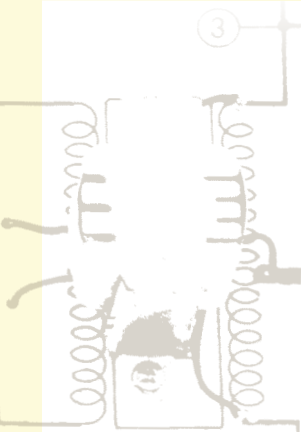
● با این تغییر بزرگ و آمدن به رشته فنی و حرفه‌ای، نظرت درباره رشته برق چه بوده و هست؟

○ راضی هستم و می‌دانم آینده خوبی دارد. چون هر سال که می‌گذرد، جامعه و جهان به برق متمایل‌تر می‌شوند و به سمت الکترونیک و هر چیزی که با برق سروکار دارد می‌روند. اوایل که واردش شدم خیلی راضی نبودم، اما وقتی مدتی در آن ماندم از این رشته خوشم آمد. وقتی دیدم همه می‌گویند رشته برق آینده خوبی دارد، تلاشم را بیشتر کردم که بتوانم در این رشته خودی نشان بدهم. از اینکه می‌دانم این رشته به دردم می‌خورد راضی هستم. البته به خاطر دو سال کرونا ضرر هم کردم و اگر کرونا نبود می‌دانم از این هم می‌توانستم بهتر باشم. الان هر وسیله‌ای در دنیا دارد با برق کار می‌کند؛ مثل همین خودروهای شخصی که روز به روز بیشتر به سمت هیبریدی شدن و برقی شدن می‌روند.

● اصلاً تعریف رشته‌ها چه می‌شود؟

○ در رشته «برق صنعتی» ما درباره برق‌های تک‌فاز و سه‌فاز،

حسین خزری، دانش‌آموز پایه دوازدهم رشته برق، اصلاً تصمیم نداشت وارد رشته برق شود. نظرش این بود که مثل بچه‌های دیگر برود تجربی یا ریاضی. به خاطر همین اول وارد رشته تجربی می‌شود. اما به قول خودش در این رشته دوام نمی‌آورد و بعد از تحقیق و صحبت با این و آن، رشته برق را انتخاب می‌کند. خودش می‌گوید: «تابستان سال ۱۳۹۸ رفتم که در رشته تجربی درس بخوانم. دیدم برایم سخت است و نمی‌توانم دوام بیاورم. تغییر رشته دادم و رفتم ریاضی. یک ماه در رشته تجربی درس خواندم و یک ماه در رشته ریاضی. بعد امتحان مدرسه را دادم و دیگر نتوانستم این رشته‌ها را ادامه بدهم. همان موقع بود که با رشته برق صنعتی آشنا شدم!»



باتشکر از هنرستان کارآموز تهران

چه درس‌هایی
می‌خوانید؟

- رسم فنی
- راه‌اندازی موتورهای سه فاز و تک فاز (جلد اول)
- لوله‌کاری و اتصالات سیم و کابل
- کاربرد فناوری‌های نوین
- مدارهای روشنایی و اندازه‌گیری الکتریکی

سیم‌پیچی‌های موتور، دستگاه‌های بزرگی که در کارخانه‌ها وجود دارند، و موتورهای سنگین و بزرگ، به‌طور کارگاهی یاد می‌گیریم.

به نظر می‌آید رشته سختی است، تو این‌طور فکر نمی‌کنی؟

به نظرم همه کارها و رشته‌ها سختی‌های خودشان را دارند، اما چون این رشته را دوست دارم، سختی کمی دیده‌ام. همیشه هم وقتی سختی می‌کشیدم، به خودم می‌گفتم نتیجه کار را ببین. این‌طوری امیدوار می‌شدم. البته وقتی می‌خواستم وارد هنرستان بشوم خیلی تحقیق کردم. به من می‌گفتند رشته برق رشته سختی است. مثلاً «درس دانش فنی» درسی تخصصی با ضریب بالا و سخت است. اوایل واقعاً مطالبش را نمی‌فهمیدم. سختی دیگر هم مربوط به مدارهاست و اوایل که با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید، سر در نمی‌آوردید. البته سخت‌گیری معلم‌ها هم هست. اما اگر با آن‌ها خوب باشی و درس را بخوانی، به تو خیلی کمک می‌کنند. اگر هم با آن‌ها بد تا کنی و اذیتشان کنی، اذیت می‌شوی. هزینه‌های تحصیل در این رشته هم قابل توجه است، اما درنهایت به نظرم ارزشش را دارد.

به نظرت برای تحصیل در رشته برق چه ویژگی‌هایی باید داشته باشیم؟

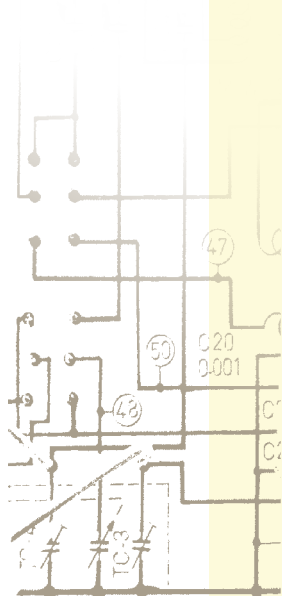
یکی از ویژگی‌ها صبوری است. من خودم آدم صبوری نیستم و زود جوش می‌آورم، اما از وقتی که وارد این رشته شده‌ام، صبرم کمی بیشتر شده است. چرا؟ چون مثلاً یک جای مدار اشتباه کرده‌ای و مدار کار نمی‌کند. حالا باید مرتب نقشه را نگاه کنی و مدار را واپایش (چک) کنی که ببینی کجا را اشتباه کرده‌ای. پس لازم است صبور باشی و خون‌سردی‌ات را حفظ کنی.

ویژگی دیگر دست به‌آچار بودن است. من قبل از اینکه وارد

این رشته بشوم، ناوارد بودم. ولی در این سه سال خیلی پیشرفت کرده‌ام و کم‌کم بلد شده‌ام پیچ را با تسلط ببندم. پایه دهم که بودم، بستن یک مدار کوچک را از ساعت هشت صبح شروع کردم و انجام آن تا یک بعدازظهر طول کشید. یادم هست اولین بار که با مدار مواجه شدم، برایم مثل غول دوسر بودم. می‌گفتم خدایا این را چطور ببندم؟! اما الان پیچیده‌ترین مدارها را نهایت ظرف دو ساعت می‌بندم.

آینده تحصیلی رشته‌ات چیست؟

رشته برق در دانشگاه سه گرایش دارد: برق کاردانی، برق صنعتی و کاردانی آسانسور. هر کدام را که انتخاب کنی، دو تا سه سال در آن گرایش درس می‌خوانی. بعد اگر درست خوب باشد و دانشگاه از تو راضی باشد، شرکت‌ها و کارخانه‌ها سراغت می‌آیند تا بروی آنجا کار کنی. اما مهم است در دوره مدرسه و بعد در دانشگاه خوب درس بخوانی.



درمیان برکه‌های باران!

برای آشناسدن با تاریخ و فرهنگ مردم هر استان، لازم نیست تمام آن استان را بگردید یا کتاب‌های بسیاری درباره آن منطقه بخوانید. کافی است سری به موزه مردم‌شناسی آن استان بزنید. یکی از موزه‌های غنی و مفصل مردم‌شناسی که در آن فرهنگ و تاریخ مردم خون‌گرم جنوب ایران به نمایش گذاشته شده، موزه مردم‌شناسی خلیج فارس در «بندرعباس» است. در این موزه با بازارهای بومی، سرنوشت مهاجرتی که به خاک هرمزگان نظر داشتند و شغل جمع‌زیدی از مردم استان، یعنی صید و صیادی، آشنا می‌شوید.

در محاصره برکه‌های باران

ساختمان موزه نمونه‌ای از معماری بومی و تاریخی هرمزگان است. دیوارهای بلند گلی، پنجره‌های بسیار زیاد چوبی و بادگیر بزرگی در میانه ساختمان، این عمارت را شبیه به یک قلعه تاریخی کرده‌است. قبل از ورود از در بزرگ چوبی موزه که دست کمی از ورودی یک قلعه نظامی ندارد، خوب است گشتی در اطراف ساختمان بزنید. دورتادور موزه را گنبد‌های برکه‌های باران گرفته‌اند. برکه آب‌انباری است که مخزنش از آب باران پر می‌شود و مردم استان برای رفع تشنگی چشمشان به مخزن آن‌ها بود.

داخل قفسه‌های شیشه‌ای (ویترین‌های) موزه آثار دوره‌های متفاوت تاریخی پیدا شده در خاک هرمزگان چیده شده‌اند که به شما می‌گویند در هر دوره‌ای از تاریخ، در هرمزگان چه خبر بوده است. ساختمان موزه که ۱۵ سال از ساخت آن می‌گذرد، یک ساختمان سه طبقه است در میان برکه‌های باران. این یعنی تماشا را باید از همان خارج ساختمان موزه شروع کنید.

گشتی در موزه مردم‌شناسی خلیج همیشه فارس



جایی برای استعمارگران نیست

مردی که در میان تصویرهای قلعهٔ مخروبهٔ پرتغالی‌ها، به نشانهٔ پیروزی شمشیرش را بالا برده، امام قلی‌خان، فرمانده سپاه شاه عباس صفوی است. آن‌هایی هم که با کلاه‌های فلزی در موضع ضعف قرار گرفته‌اند، نظامیان پرتغالی هستند. با ورود به این بخش از موزه صدای چک‌چک شمشیر و غرش توپ‌های نظامی بلند می‌شود. پرتغالی‌هایی که خود را از اروپا به خلیج‌فارس رسانده بودند، برای ۱۱۵ سال بر جنوب ایران، خلیج‌فارس و دریای عمان تسلط داشتند. تا بالاخره شاه عباس در ایران به قدرت رسید و به‌وسیلهٔ امام‌قلی پای آن‌ها را از جنوب ایران برید.

بازار در موزه

برای دیدن نمونه‌ای از بازارهای محلی مردم هرمزگان بهترین کار این است که یک پنجشنبه خودتان را به شهر «میناب» در ۱۱۵ کیلومتری بندرعباس برسانید. در این بازار می‌توانید با مردم خون‌گرم و صمیمی جنوب ایران هم‌زبان شوید و با فرهنگ، پوشش و لباس‌های آن‌ها، و محصولات و صنایع دستی‌شان آشنا شوید. همچنین می‌توان در طبقهٔ دوم موزهٔ مردم‌شناسی سری به غرفه‌های بازار زد و بخشی از یک بازار محلی را آنجا دید؛ با این تفاوت که در این بازار دیگر خبری از بازاریان هرمزگان نیست و «نمونک‌ها» (ماکت‌ها) جای آن‌ها را گرفته‌اند.



منبع: <https://elminet.ir>

شاهدان تاریخ

استان هرمزگان چندین هزار سال است که محل زندگی و رفت و آمد و داد و ستد است. این یک ادعای توخالی نیست، چرا که این سفال‌های خوش رنگ و دیگر اشیای موزهٔ مردم‌شناسی خلیج‌فارس بخشی از این تاریخ را به تصویر می‌کشند. قدیمی‌ترین اشیای این موزه سر پیکان و سرنیزه‌هایی از جنس برنز، ظرف‌های سنگی و مجسمه‌هایی هستند که عمری بین پنج تا سه هزار سال دارند. ویرینه‌های موزه اشیایی از دورهٔ باستانی (۲۵۰۰ تا ۱۴۰۰ سال پیش) و دوران اسلامی (از ۱۴۰۰ سال پیش تاکنون) را در خود جای داده‌اند.



تن پوش‌های ایرانی

اگر علاقه‌مند هستید که با پوشش مردم ایران در طول تاریخ آشنا شوید، باید در همان طبقهٔ اول موزه به تماشای بایستید و نمونک‌هایی را که لباس ایرانیان در دوره‌های متفاوت تاریخی به‌تن دارند، تماشا کنید. پیراهن‌های مردان و زنان ساسانی آن‌قدر بلند بودند که روی شلوار را می‌پوشاندند. در هر دورانی از تاریخ مردم سلیقهٔ خاصی در لباس پوشیدن داشتند. این تنوع سلیقه را می‌توانید در موزهٔ خلیج‌فارس به‌خوبی ببینید.



فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آن چه روشنی‌بخش دیدگان است به
{پاداش} آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام
(سوره سجده، آیه ۱۷، ترجمه محمد مهدی فولادوند).

روی تختم دراز کشیده‌ام و همان‌طور که پرواز پرنده‌ها را در آسمان غروب تماشا می‌کنم، به آیه‌ای که در شبکه‌های اجتماعی خواندم فکر می‌کنم. خدا می‌گوید: «آدم‌ها خبر ندارند برایشان نور چشمی کنار گذاشته‌ام.» از این آیه خوشم آمد و بعد درباره‌اش توی اینترنت جست‌وجو کردم. فهمیدم نور چشمی همان شادی بزرگی است که باعث می‌شود چشم‌های آدم بدرخشند و حتی از شوق گریه کند.

از خودم می‌پرسم: «چه چیزی به تو بدهند این‌طور خوش حال می‌شوی؟ آن‌قدر خوش حال که گریه‌ات بگیرد؟» سوالی رؤیایی و جذاب است. مرا به دنیای خیالاتم می‌سپارد و بعد یاد ظهر می‌افتم.

داشتیم از مدرسه برمی‌گشتیم که زهرا گفت: «دلم یک اتفاق خوب می‌خواهد. چیزی که از ته دل خوش‌حالم کند. اما مشکل این‌جاست که نمی‌دانم چه چیزی. اصلاً شاید اگر می‌دانستم دلم چه می‌خواهد، می‌توانستم به‌دستش بیاورم.»

احساس کردم کوله‌پشتی‌ام زیادی سنگین است و نمی‌گذارد راحت راه بروم. آن را کمی روی شانهم جا به‌جا کردم و گفتم: «پارسال سر امتحان‌های پایان سال خیلی سختی کشیدم. وقتی امتحان‌ها تمام شدند سبکی خاصی را احساس کردم. انگار یک کوله‌پشتی چند ۱۰ کیلویی را از روی شانهم برداشته بودند. اما عجیب این بود تا وقتی وسط امتحان‌ها بودیم، حس نمی‌کردم دارم این بار را تحمل می‌کنم.»

و بعد به خاطره خرداد برگشتم. عجیب است که آدم بارهایی را که بر روح او گذاشته می‌شود حس نمی‌کند. اما همین که آن بار برداشته می‌شود، تازه می‌فهمد زیر فشار بوده است. بعد حس می‌کند روحش سبک شده است؛ آن‌قدر سبک که می‌تواند تا آخر دنیا بدود.

به زهرا گفتم: «چیزی که من نیاز دارم تا از ته قلبم خوش‌حال شوم، سبکی خاصی از این جنس است. گاهی فکر می‌کنم روح و ذهنم بارهای زیادی را تحمل می‌کنند و همین است که نمی‌گذارد خوش‌حال باشم.»

زهرا سکوت کرد و به فکر فرو رفت. شاید داشت از خودش می‌پرسید «آیا این سبک‌بالی همان چیزی است که مرا هم خوش‌حال می‌کند؟» بعد گفت: «حالا می‌فهمم چرا نمی‌دانم چه چیزی می‌تواند خوش‌حالم کند. مسئله این است که نمی‌دانم چه چیزی مرا ناراحت کرده است. برای همین نمی‌توانم آن را برطرف کنم.»

بعد چشم‌هایش برقی زدند و انگار کشفی مهم کرده باشد گفت: «همین است! از ته دل خوش‌حال نیستم، چون ناراحتم. اما خودم هم نمی‌دانم که ناراحتم.» خندیدم و گفتم: «عجب موضوع پیچیده‌ای!»

حالا که دارم به آن پرنده‌ها نگاه می‌کنم، دوباره از خودم می‌پرسم: «چه چیزی به تو بدهند آن‌قدر خوش‌حال می‌شوی که گریه‌ات بگیرد؟» بعد به این فکر می‌کنم شاید چیزی شبیه به حس سبک‌بالی همیشگی بتواند حالم را خوب کند. این سبک‌بالی از کجا خواهد آمد و چطور به من خواهد رسید؟ این را نمی‌دانم، اما می‌دانم یک روز سراغم خواهد آمد و همین امید تا روزی که آن اتفاق خوب بیفتد، دلم را گرم نگه خواهد داشت.

کاش می‌کشد

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: مسام سلیماسی

در انتخاب رشته تحصیلی چه نکاتی را رعایت کنیم؟

توانایی‌های خود را در مورد رشته انتخابی دست کم نگیرید.



اولین نکته مهم در انتخاب رشته، توجه به استعدادهای فردی است.



استعداد منم توی پاقیه!

من دیروز توی همای متوجه شدم استعداد فوی در فواندگی دارم!

سعی کنید فقط از افرادی کمک بگیرید که از رشته‌های موجود آگاهی کامل دارند.



مامان! بالاخره گفتی چه رشته‌ای رو بزنم؟

رشته فرنگی بزن!

توجه به تیپ شخصیتی هر فرد می‌تواند در انتخاب رشته به‌طور مؤثری به او کمک کند.



زود باش دیگه، داره ریز می‌شه به مشاوره تحصیلی نمی‌رسیم.

یه کم صبر کن بابا! تیم فیللی موومه، می‌تونه اینر مو تسمین کنه.

توجه به رویای فردی از نکات مورد توجه در انتخاب رشته است.



پرا دفاعیات رو شروع نمی‌کنی!

آفه فعالیت می‌کشم!

علاقه به رشته انتخابی نکته مهم دیگر در این باره است.



پرا رشته هوش پری رو انتخاب کردی؟

آفه بابام می‌که تو با این هوش، هوش از سر همه می‌پرونی!



انتخاب

• سعیده موسوی زاده

صد رانه رشته، رشته به رشته
بی نظم و ترتیب هر جا نشسته
هر رشته‌ای نیست آسان و دل خواه
در اضطرابم از دستشان، آه
یک رشته خوب آفر چه جوری است؟
کار و درآمد خیلی ضروری است؟
این رشته‌ها را آورده با هم
در پوشه امروز آموزش کارم
پشت سر هم مثل قطارند
با میل بنده کاری ندارند
از شش جهت من زیر فشارم
در انتخابم حتی ندارند
از قوم و قبیله‌شان از آشنایان
حق معلم، بانا و مامان
ممنونم امسال، هم سال دیگر
از لطف آن‌ها، خیلی مکرر



در احوالات منفی بافی . مصطفی مشایخی

گیری، فریاد بر آورند که اهرم زهدت کج همی شود
و مرکز ثقل مفهومات بر هم همی خورد. همینین
گویند جبر خواندن بیماری زاست و اینکه نادر چگونه
بر تفت نشست، چهار زانو یا چمباتمه، ما را به
چه کار آید؟
آنان در کلاس خمیازه همی کشند و گوش فرا دارند
که زنگ تفریح چه وقت خورد تا با شتاب نور
از کلاس بگیرند. اگر درسی را تک گیرند، فک به
شکوت و گلابه بینانند که دبیر با ما به لج پیوست و
چنانچه صبح از فوایب نوشین بر نفیزند و از سرویس
مدرسه درمانند، پدر و مادر را سرزنش همی کنند که
چرا تشنگ فوش فوایب بر تفتمان انداختید تا فوش
بفواپیم و بر بیدار شویم.
حرف آفر اینکه منفی بافان، بافندگانی هستند که
متاعشان به مفت نیرزد، هر که فرد، سکه عمر هر
داره است و جان خود با یأس و شکست در آمیخته
که گفته اند:

منفی نگران حال تراهی گیرند
قدر قواو کلم بال تراهی گیرند
از بس به لحاظ فکر آثر مال اند
اندریشه نر مال تراهی گیرند

فردم امرها بر تو که گذارت به هر جای اوختد، انرژی
مثبت پیرا کنی؛ همچون گل که بوی فوش همی پرانند.
آرمی زادگانی هستند که چون به آرمی رسند، بر سیل
عادت، ناله سر دهند که: «در کمند منفی‌های زندگی
گر فترم و به تیردیر انسیل مشکلات مبروح، قلبم از
فنیبر انتگرال نامردی، شرهه شرهه است و دست و
پای بسته زیر رادیکال بی همدمی اوختاره‌ام.»
دلبند ۱۴ از دو گروه به دور باش؛ گروه اول
را به جهت ضعف حافظه از یاد برده‌ام، اما
گروه دوم همین منفی باخان اند که چون در
تیپ‌ات نظر کنند، فقط عیب ببیند. اگر به لحاظ
پشت‌شانه و دور بازو بهتر از همه باشی، همی گویند
که در باشگاه اشتباه زده‌ای و هیگل از ریفت
انداخته‌ای. اگر ماسماسک دست‌آزاد (هر فون)
در گوش گذاری که کلامشان نشوی، با حرکات
نمایشی و حالت پوره، سفن فویش به تو القا
همی کنند و انرژی منفی همی پرانند.

بدان که منفی بافان، به جهت حرفت‌شان آرمی
را از طریق موفقیت دور دارند و چون فواهی شیمی
بفوانی، ترا بر هزار دارند و گویند نفوان که مفت
اکسیره همی شود. چون کتاب فیزیک به دست



اجساد و شرکا

• احوال مسیحیان

و گفت: «بهتر نیست نظر خودشم بپرسیم؟»
آب دهانم را قورت دادم و گفتم: من، پیازه،
می‌خوام بازیگر نقش جسد بشم.»
در یک لحظه همه با تعجب بوری نگاهم کردند
که انگار گفتم می‌خواهم قاتل شوم. مامان
دستش را روی قلبش گذاشت و گفت:
«وای خدا قلبم! تو نباید به من بگی می‌خوای
جسد بشی.»

گفتم: «جسد پیازه؟ نقش جسد. فب این نقش
تفصیص و تفصیلات بالا نمی‌خواد. تا دلتونم
بفواد تو فیلما جسد هست. هیچ وقتم بیکار
نمی‌شی.»

دایی گفت: «چه جالب!»
زن دایی گفت: «دخترم بین کجا استفراغ
می‌کنن، این دایات فیلی نقش جسد رو
فوب بازی می‌کنه. تا حالا چندبار که ازش پول
فواستم، همپین خودش رو به مردن زده که
قلب من اومده تو حلقم.»
بعد از اینکه مهمان‌ها کلی توی سر و کله هم
زدند، قرار شد در آینده مؤسسه فانوناگی «اجساد
و شرکا» تأسیس کنم و همه را به استفراغ
مؤسسه درآوریم. فدا را شکر به همین راهتی فکر
همه در مورد آینده من و خودشان راحت شدا

وارد خانه که شدم، پدر بفت گفت: «مرد
هال دیدم. مامان زود جلو آمد. پرسیدم: «چه
فبیره؟ فواستگاریه؟»
مامان پشتم غره‌ای رفت و گفت: «هنوز
دخت بوی شیر می‌ده. اومدن که درباره آینده
تو تصمیم بگیریم.»

مامان مثل متهم‌های توی فیلم مرا نشان در
مرکز هال. داشتیم وهشت می‌کردم که بابا به
داد رسید.

فب عزیزان ممنون که آمدید تا در مورد
شغل آینده دخترم حرف بزنیم.

عمو عمایش را به زمین زد و گفت: «این
عصارو می‌بینید؟ تکیه‌گاه فیلی از ما پیرهاست.
فوبه که هنر سافتن عصارو یاد بگیره.»

دایی گفت: «بمسارت نباشه، فان عمو این
روزها می‌برنت تو اتاق عمل، کلاً تمام پی و
عصب و کاسه زانو رو نو می‌کنن، مثل قرقی
بدو برو می‌کنی.»

مامان بزرگ گفت: «ما در فوب گوش کن بشو.»
وقتی دید همه با تعجب نگاهش می‌کنند

گفت: «پیازه تا حالا به گوشتون نفورده؟ شنیدم
تو فارج هست. ما پیرها دوست داریم به نفر
پیدا بشه به درد دلامون گوش کنه. هر کسی
می‌تونه به مؤسسه بزنه به نام فوب گوش کن،
کار آفرین بشه.»

پدر بزرگ نفوری فندیر و گفت: «پس من
چی بودم به عمر به فرفات گوش کردم؟
اسم منم فوب گوش کنه (یگه)»

مادر بزرگ گفت: «الان پای آینده این
دختر در میونه. از آب گل‌آلود ماهی بگیر.»
فاله نگاهی به قیافه وهشت زده من کرد



عاشق دست به فرمان

مصطفی اراچی



قصم م این است که در آینده بشوم ثقیبترین راننده دوست دارم اتوبوسی بفرم طبق برنامه مسافر بپریم از همان لحظه راهی شرمین پشت رل، عینک دوری بزنم سوی کرمان سفری ساز کنم گرم شد، پنجره را باز کنم قسمتم شد به فرسان پروم قم و ایلام و گلستان بروم در همان وقت که باید برسم خوب و بی وقفه به مقصد برسم من فقط عاشق رانندگی ام اتوبوس است همه زندگی ام عاشق دست به فرمان شرمین شیر آینده هر جاره منم

شیر بی یال و دم چون پر م گفته صبر بار به من گل پسر م؛ مطمئن باش که در عصر شما نیست راننده در این خودروها آن زمان هر اتوبوسی بفری هوشمند است، چرا بی فبری پس چه بهتر که تو دکترا بشوی بلکه باهوش تصور بشوی این طرف، مادر و خان داراشم دوست دارم مونس باشم آن طرف، صحبت دایی مسعود یک سر از فوبی بیزنس بود مانده م اینکله چه کار م دارم کار کار است اگر بگزارم

یاد زمستونت بود؟
اما هر چه نشست دید از پیرپیرک فبری نشد که نشد. تا اینکه بالا فره دلواپش شد و به او رنگ زد که هالش را بپرسد. اما به جای صدای او صدای کلاغی راشنید که گفت: «بفرمایید! شو ما؟»
- من مورچه ام. می فوام با پیرپیرک صحبت کنم. دیکه این کلاغ غر زد که: «اشتیاهی عوضی گرفت. دیکه این سیم کارت و گوشی مال پیرپیرک نیست. چند روز پیش بی آذوقه مونر گذاشتش واسه فروش. منم دیدم شماره اش رنده، ازش خریدم. گوشی شم فوبه، فقط میم حافظه اش کمه. دیکه مزاحم نشو دارم کلیپ می بینم.»

عبارة رند

مصطفی مشایخی



پیرپیرک، گوشی به دست، روی شاقه درخت آلبالو نشسته بود و داشت مطلبی می خواند و قاه قاه می خندید. تا گوان نگاهش زد و گفت: «از این همه بارگوشی فسته نیش فندی زد و گفت: «از این همه بارگوشی فسته نشری؟ سالی دو تا دونه گندم می فوری، اما به تریلی دونه ز فیره می کنی، مٹ من برو توی گوشی، کلیپ و در بسمش ببین. چوک بفون و بقند و واسه دوستان بفرست. از زندگی لذت ببر.»
مورچه سری تکان داد و با دانه ای که پنج برابر وزن فورش بود راهش را گرفت و رفت. تابستان آمد؛ آن شد، عمر پاییز هم به سر رسید و زمستان آمد؛ آن هم چه زمستانی! آب در مسیر پارچ تا لیوان، قندیل می بست و عطسه که می کردی در هوا بیخ می بست. آن قرر برف آمد که راهها بسته شدند و مدرسه ها تعطیل. مورچه منتظر بود که هر آن پیرپیرک را لب و لویچه آویزان بیاورد و آذوقه بفوهد و او لیچار بارش کند که «اون روزی که آب و دوندت گوشی بود»

رومخ‌ترین سؤال بشر

• اعظم مسباحیات



پشم، دوربین
گوش، ضبط صوت
یک بلندگو پر از سؤال
بر فراز خانه‌ام

کنجکاو و زرنگ و تیز
من خبرنگار خانه‌ام

• سعیده موسوی زاده



من همیشه از سؤال‌های دوپهلوی بدم می‌آمده؛ از این سؤال‌های لوس که می‌روند روی اعصاب. از همین‌هایی که باید فسخ مغز نداشته‌ات را به قاطرش هدر بدهی و آفر سر هر چه هم بگویی همه بفندند. مثل همین سؤال «علم بهتر است یا ثروت». فداوکیلی کار و زندگی ندارید روزگار آدم را سیاه می‌کند یا این سؤال‌های بی‌فرد؟

برادرم می‌فواست در شرکتی استخدام بشود. طفلکی از فوش‌های آن شب تا صبح ۱۰ بار از فواب پدید. تا اینکه فردایش هردو مقابل رئیس شرکت نشستیم. من فیلی اتفاقی همراه برادرم رفته بودم و ماچرا را از نزدیک دیدم.

آقای رئیس بدون هیچ حرف و توضیحی برگه‌ای به دست برادرم داد که فقط یک سؤال در آن بود: «علم بهتر است یا ثروت؟»

برادرم با تعجب پرسید: «یعنی انشا بنویسم؟»
رئیس پشمان ریزش را از پشت عینک چوری تنگ کرد، انگار می‌فواست میکروبی را با پشم غیرمسلح نگاه کند. بالاخره گفت: «مگه اومدی امتحان انشا بدی؟»

برادرم گفت: «نه، ولی این موضوع توی مدرسه ...»
رئیس حرفش را قطع کرد: «الان اینجا مدرسه است؟»
- نه ولی فکر کردم ...

- همیشه همین طوری زود فکر می‌کنی؟

- نه منظورم این بود که باید چه جوابی ...

- بایری نیس، پاشو برو بیرون وقت منو بگیر.

بعد هم با صدای بلندتری گفت: «نفر بعری!»

در تمام راه برگشت، علم و ثروت توی ذهن ما پریده بودند به هم و گلوی یکدیگر را فشار می‌دادند. توی تاکسی نمی‌دانم برنامه علمی داشت از رادیو پشم می‌شد یا طنز بود. گوینده با آب و تاب زیار گفت: «به تازگی

دقت‌رپیۀ فاطرات یک انسان نئاندرتال را پیدا کرده‌اند. در آخرین

صفحه آن نوشته شده، چون نتوانستم پاسخ درستی برای سؤال

«علم بهتر است یا ثروت» پیدا کنم، تا یک ساعت دیگر فوراک

دایناسورها می‌شوم!»

هر دو داد زدیم: «نئاندرتال؟! مگه می‌شه؟»

که راننده مکلم ز روی ترمز و گفت: «زهره‌ام ترکیبای پاره بشید ببینم!»

از تاکسی که پیاده شدیم، هر دو گیج می‌زدیم که پشمان به

بر نوشته (بنر) بزرگی افتاد. روی آن نوشته بودند:

سؤال مسابقۀ بزرگ این هفته: «علم بهتر است یا ثروت؟»

پایزه: یک دستگاه خودرو ...

بچند علمی

صفتی فرج‌اللهی

چشم ما به جمالتان روشن!

تلفن‌های همراه معمولاً پند تا عرسی دارند؛ پند تایی برای دوربین جلو و پند تا هم برای دوربین پشت. ما نیز معمولاً یک بفت از همین عرسی‌ها را در پشمان مبارکمان داریم. شکل این عرسی‌ها شبیه همین فوراک عرسی است که با گلپر آن را به بدن می‌زنیم. این عرسی‌ها پر توهای نور را دور هم جمع می‌کنند تا چشم خودمان و گوش‌مان به جمال دنیا و طبیعت روشن شود.

عرسی به نور می‌گوید: «پر توهای عزیز جمع‌تر بشینید تا تصویر تشکیل بشه.» پر توها هم بدو بروی صفتی قاصی در دوربین تلفن همراه جمع می‌شوند.

همان‌طور که سهراب سپهری درباره آب گفته است: «مردمان سر رود، آب را می‌فهمند.» شاعر شیرین سخن «عرسی کلپری» هم درباره نور می‌فرماید: «صفتی آنور عرسی نور را می‌فومد.»



عکاس: امیر حسین تابان

عکاس: پارسا فسروی

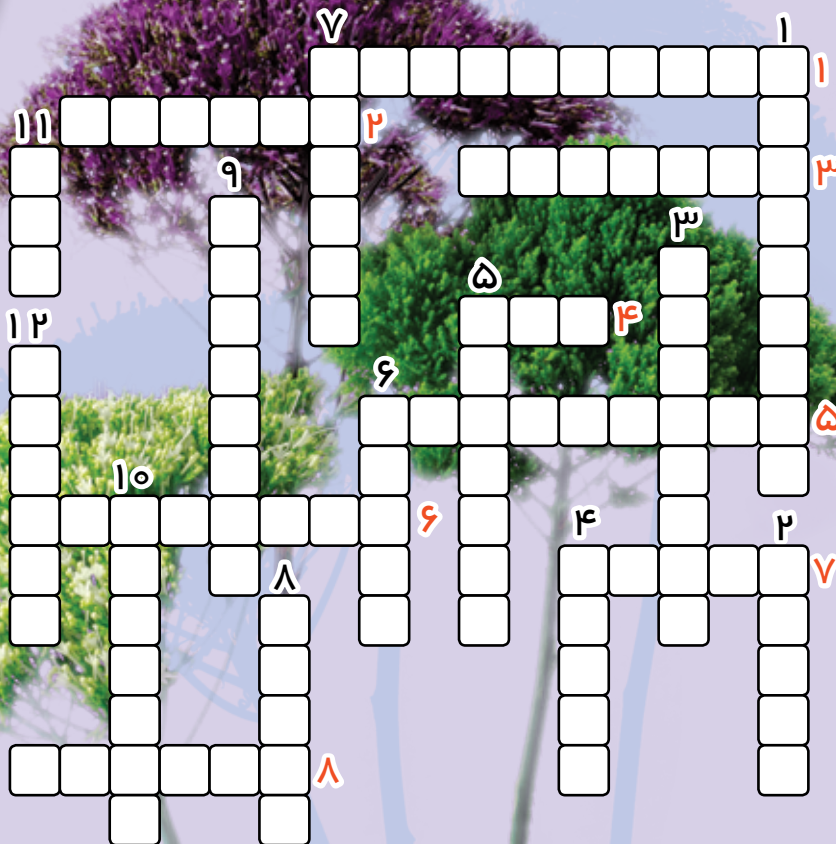


افقی

۱. گروه گیاهان گلدار که بذر یا دانه‌شان درون میوه قرار دارد. ۲. این گاز در فرآیند غذاسازی گیاهان آزاد می‌شود. ۳. زمین پوشیده از گل‌های لاله ۴. غذای اصلی کرم ابریشم ۵. انتقال آب و مواد مغذی در گیاهان از طریق این بافت‌ها انجام می‌گیرد. ۶. دسته‌ای از گیاهان یا آفت‌هایی که از مرده گیاهان تغذیه و به پاکسازی محیط زیست هم کمک می‌کنند. این اصطلاح علمی در زبان فارسی کود رست نام دارد. ۷. از میوه‌های خوش‌مزۀ فصل بهار که به نام خرما یا گیلان هم معروف است، اما خوردن آن در میان ما ایرانیان چندان رایج نیست. ۸. یکی از انواع آفت‌های گیاهی که نوع انسانی آن هم بیماری‌زاست.

جدول

نیز امتحانی



حل جدول را ببینید

عمودی

۱. نام گلی که در برکه‌ها و تالاب‌ها مشاهده می‌کنیم که برگ‌های بزرگ و سبک دارد و در سطح آب شناور می‌شود. ۲. یکی از میوه‌هایی که در قرآن به آن قسم یاد شده است. ۳. یکی از محبوب‌ترین گونه‌های توت و میوه‌ای تابستانی که در باغچه و گل‌دان خانگی هم می‌توان آن را کاشت. ۴. یکی از حبوبات. ۵. ماده‌ای شیرین که از شیرابه‌های ساقه و برگ خارشتر به دست می‌آید و جوشانده آن برای درمان سرفه مفید است. ۶. گلی خوش‌بو و معطر، به رنگ زرد، سفید، کبود یا صورتی که در اواخر زمستان گل‌دهی می‌کند. ۷. میوه‌ای که بزرگ‌ترین دانه را در جهان دارد و در واقع دانه‌اش را می‌خوریم، روغن آن معروف است و شیر آن هم بسیار مقوی است. ۸. میوه‌ای تابستانی که شکل لامپ روشنایی است. ۹. گلی که شکل آن به نام یک وسیله موسیقی است. ۱۰. اصطلاح علمی فرآیند غذاسازی در گیاهان. ۱۱. محل کارخانه غذا سازی در گیاهان. ۱۲. گیاهی تیغ دار که در مناطق بیابانی و خشک می‌روید و انواع تزئینی آن هم پرورش داده می‌شود.



«پایتون»^۱ یک زبان برنامه‌نویسی رایگان، چندمنظوره است و قابلیت‌های بسیار فراوانی دارد که باعث شده است جزو ۱۰ زبان محبوب دنیای برنامه‌نویسی قرار گیرد.

پایتون یک زبان برنامه‌نویسی سطح بالاست. به این معنی که از نظر قواعد و ساختار، نسبت به زبان‌های ماشینی، شباهت بیشتری به زبان انسان و همین‌طور زبان انگلیسی دارد. همین ویژگی باعث شده است گرایش به این زبان افزایش یابد.

پایتون یک زبان برنامه‌نویسی رایگان و «متن‌باز»^۲ است. یعنی می‌توانید متن آن و خود برنامه را به رایگان از اینترنت دریافت یا در توسعه آن همکاری کنید.

کتابخانه‌های متعددی دارد که به صورت رایگان در اختیار توسعه‌دهندگان قرار می‌گیرند. صرفه‌جویی قابل توجهی را در مدت زمان تحویل پروژه و تعداد خط‌های کد برنامه سبب می‌شوند.

پایتون زبانی چند منظوره است؛ یعنی فقط به یک حوزه از برنامه‌نویسی محدود نمی‌شود. پایتون از ساخت برنامه کاربردی (اپلیکیشن) تلفن همراه تا بازی‌سازی و هک کاربرد دارد.

زبان پایتون

ایده‌هایی که دنیا را تغییر دادند!

توسعه نرم‌افزارهای میز کار رایانه (دسکتاپ): با استفاده از کتابخانه «تکینتر» در پایتون می‌توان نرم‌افزارهایی تحت ویندوز ساخت یا آن‌ها را توسعه داد.

کاربرد در حوزه وب: در حال حاضر، از بسترهای نرم‌افزاری (پلتفرم‌های) محبوب برنامه‌نویسی وب که با پایتون نوشته شده‌اند، نظیر «پیرامید»^۳ و «دیانگو»^۴ در شرکت‌های بزرگی نظیر، «بینترست»^۵، «درآب‌باکس»^۶ برای توسعه برنامه‌های کاربردی تحت وب استفاده می‌شود. این بسترهای نرم‌افزاری توانایی مدیریت و اجرای تمامی فرایندهای توسعه برنامه‌های کاربردی تحت وب را دارند.

کاربرد در اینترنت اشیا: اتصال اشیا و دستگاه‌ها به اینترنت اکنون اهمیت خیلی ویژه‌ای دارد. با توجه به مقیاس عظیم این حوزه، به یک برنامه‌نویسی همه‌جانبه، سبک و جامع نیاز داریم که مثل همیشه

پایتون جوابگوست و می‌توانیم از کتابخانه‌های آن استفاده کنیم.

کاربرد پایتون در هوش مصنوعی و یادگیری ماشین: دو مقوله مهم «هوش مصنوعی»^۷ و «یادگیری ماشین»^۸ از مهم‌ترین حوزه‌های عصر فناوری امروزند که ماشین‌ها را قادر می‌سازند همچون انسان‌ها فکر کنند و تصمیم بگیرند. پایتون با استفاده از قدرت خود و کتابخانه‌های خاصش به هوش مصنوعی و یادگیری ماشین کمک می‌کند تا سرعت پیشرفت خود را چند برابر کنند.

کاربرد در صنعت حمل و نقل: در طراحی سرویس «گوگل‌مپ»^۹ و

بیشتر بخوانیم

آفتاب دانش

این کتاب سومین جلد از مجموعه چهارده‌جلدی «چهارده خورشید، یک آفتاب» است که به زندگی اولین امام شیعیان، حضرت علی (ع)، اختصاص دارد. کتاب حاوی صد داستانک است؛ با زبانی ساده و روایتی اجمالی؛ داستان‌هایی از زمان ولادت، سبک زندگی، امامت و شهادت امیرالمومنین (ع).

مؤلف: بهزاد دانشگر
ناشر: شهید کاظمی

سال چاپ: ۱۴۰۰

تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴



دروازه ورود به طراحی وبگاه

امروزه یکی از پرمخاطب‌ترین و در عین حال پردرآمدترین حوزه‌های برنامه‌نویسی «طراحی وب» است. برای ورود به دنیای کدنویسی وب، باید ابتدا دو زبان «HTML» و «CSS» را که مکمل هم هستند، یاد بگیرید.

HTML ساختار صفحه‌های وب را تعیین می‌کند. در واقع می‌توان گفت که اسکلت صفحه وب را می‌سازد. به هر وبگاهی (وبسایتی) که مراجعه کنید، تمام نوشته‌ها، دکمه‌ها، تصویرها و عنصرهای (المان‌های) صفحه به کمک HTML در صفحه وب قرار گرفته‌اند.

CSS زبانی است برای جلوه‌دادن (استایل‌دادن) به صفحه‌های وب. در واقع CSS تعیین می‌کند که یک عنصر HTML چگونه (چه رنگ، چه اندازه و ...) باید در صفحه نمایش داده شود. اگر بخواهیم کمی ملموس‌تر توضیح دهیم باید بگوییم، عنصرهایی که به کمک HTML در وبگاه قرار گرفته‌اند، مانند استخوان، بی‌پوست و بی‌گوشت هستند! باید کمی به زیبایی آن‌ها هم فکر کنیم. اینجاست که زبان CSS کار خود را آغاز می‌کند و به عنصرهای صفحه ظاهری زیبا می‌بخشد. بنابراین اگر اندازه و رنگ متن‌ها تنوع چشمگیری دارند، دکمه‌ها از آرایش زیبایی برخوردارند، یا چیدمان فهرست‌ها گاهی افقی و گاهی عمودی است، همه و همه نتیجه استفاده از CSS بوده است.

اگر مراحل ساخت یک وبگاه را به مراحل ساخت یک ساختمان تشبیه کنیم، با استفاده از زبان HTML می‌توان اسکلت و ساختار این ساختمان را ساخت. اما برای اینکه بتوانیم تعیین کنیم، رنگ دیوارهای داخلی، نمای ساختمان و ... چگونه باشد، باید از زبان CSS استفاده کنیم.

آموزش این دو زبان هیچ پیش‌نیازی ندارد. برای یادگیری رایگان و آسان این دو زبان، به وبگاه «OTEDIA.COM» مراجعه و از فهرست دوره‌های آموزشی، دوره‌های «برون‌خط» (آفلاین) را انتخاب کنید و ویدئوهای آموزشی «طراحی صفحات وب با HTML5 و CSS3» را ببینید.

نرم‌افزار تاکسی‌های «اوبر» از پایتون بهره برده شده است.

● کاربرد در طراحی سامانه عامل: برای طراحی و توسعه توزیع‌های متفاوت و متنوع سامانه عامل قدرتمند و محبوب «لینوکس» از پایتون استفاده شده است.

به موارد بالا می‌توان کاربردهای متعدد پایتون در هک و نفوذ، فناوری‌های مالی و حوزه «فین‌تک»، در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و صنعت تجارت الکترونیک را اضافه کرد.

اگر به زبان پایتون علاقه‌مند شدید و می‌خواهید آن را یاد بگیرید، پیشنهاد می‌کنم دوره آموزش پایتون مقدماتی «جادی میرمیرانی» را در وبگاه سایت آموزشی «GOTOCLASS.JR» ببینید.

- 1.Python.
- 2.open source.
- 3.Pyramid.
- 4.Django.
- 5.Pinterest.
- 6.Dropbox.
- 7.intelligence.
- 8.Machine learning.
- 9.Google Maps.
- 10.Linux.



پاتوق

فاطمه پوششزاده

سلام! باز آمدیم و قبل از هر چیز ممنونیم که نوشته‌ها و نظرات خوبتان را از ما دریغ نکردید. خب! همان‌طور که گفته بودیم خبرهای خوب آورده‌ایم. آیا نوشتن را دوست دارید و فکر می‌کنید خوب می‌نویسید؟ چه عالی! نوشتن نوعی احترام گذاشتن به خود و همین‌طور یک جور تفریح است! بله تفریح! شوخی نمی‌کنیم! امتحانش کنید و بعد نظراتان را برایمان بفرستید. بله! مسابقه داریم و بریز و بیاش و جایزه! فراخوان مسابقه یک جایی توی همین شماره است. بگذارید خیالتان پرواز کند و بدون ترس بنویسید. بعد هم برای ما هم بفرستید.

آرزو سلطانلو، ۱۵ ساله از قزوین، داستان «آن شب» را برایمان فرستاده است:
«درسال ۱۳۷۵، اتفاقی رخ داد و خاطره‌ای را دوباره زنده کرد. شب سردی بود. من و امین زیر نور مهتاب قدم می‌زدیم که ناگهان چند دزد از پشت به ما حمله کردند و کیفم را دزدیدند و...»

آرزوجان، جسارت تو در نوشتن خیلی خوب است. نوشته‌ات را خوب شروع کرده‌ای، فضا را توصیف کرده‌ای و خواننده کنجکاو می‌شود ادامه داستان را بداند، اما بعد همه چیز خیلی سریع پیش می‌رود. نوشته‌ات در واقع به جای داستان، طرح داستان است با کمی توضیح بیشتر. طرح داستان ماجرای کلی داستان است. مثلاً طرح داستان «قصه شنگول و منگول» چیزی شبیه این می‌شود: سه بچه‌بزرگ در خانه تنها هستند و گرگ سعی می‌کند آن‌ها را وادار کند در خانه را برایش باز کنند. در نهایت موفق می‌شود و بچه‌بزرگها را می‌خورد. سپس مادر آن‌ها سر می‌رسد و نجاتشان می‌دهد. برای اینکه طرح را به داستان تبدیل کنی، لازم است آن را گسترش بدهی. صحنه‌ها را توصیف کنی، به افکار و احوال شخصیت‌ها پردازی و یک جورهایی به داستان آب و تاب بدهی. ماجرا بخش مهمی از داستان است، اما اینکه ماجرا چطور تعریف می‌شود هم خیلی مهم است. کمی بیشتر کار می‌برد و شاید اوایل سخت باشد، چون به فکر کردن و انرژی گذاشتن نیاز دارد، اما به نتیجه رساندنش لذت خیلی بیشتری دارد. هر وقت چیز جدیدی نوشتی، هم پاتوقی‌هایت را بی‌بهره نگذار.

نسرین حیدری، ۱۴ ساله از اصفهان، متن کوتاهی درباره آرامش برایمان فرستاده است. بخشی از آن را با هم بخوانیم:
آرامش یعنی چه؟

شاید همین الان جواب بدهید. شاید هم کمی زمان بخواهید. وقتی کسی این سؤال را از من پرسد جواب می‌دهم: وقتی کودکی پنج شش ساله بودم، فکر می‌کردم خوشبختی یعنی اینکه سوار دوچرخه‌ام بشوم و تا می‌توانم بی‌وقفه با آن بازی کنم.

نسرین جان! نوشته‌ات ساده و صمیمی بود. صادقانه نوشتن بهترین برگ برنده نویسنده است. این ویژگی را در خود حفظ کن و بیروان. نوشتن تمرین خوبی برای پرورش خلاقیت و کشف چیزهای جدید در خودت است. شاید نتیجه‌اش را جایی نشود چاپ کرد یا اصلاً بی‌معنی و عجیب به نظر برسد، اما کمک می‌کند به جاهایی از ذهنت دسترسی پیدا کنی که نمی‌دانستی وجود دارند. قلمت خوب و خواندنی است. از تو ممنونیم و خوش‌حال می‌شویم باز هم برایمان مطلب بفرستی.

ابوالفضل خردمندثانی، ۱۲ ساله از کهگیلویه و بویراحمد، داستان کوتاهی برایمان فرستاده است که متأسفانه عنوان ندارد.

آقا ابوالفضل قصه را با علاقه زیاد تعریف کرده‌ای و این علاقه خیلی مهم و خوب است. ما دوست داشتیم کمی شخصیت‌های مختلف داستان را بیشتر بشناسیم. مثلاً بدانیم هر کدام چه اخلاقی دارند یا ظاهرشان چه شکلی است. همین‌طور اگر درباره جایی که قصه اتفاق می‌افتد هم برایمان بگویی خیلی عالی می‌شود. مثلاً درخت بزرگ یا علفزار چه جوری بودند یا آسمان چه شکلی بود. وقتی با دقت بیشتری جهان اطرافت را تماشا کنی، موقع نوشتن هم جهان دقیق‌تری خلق می‌کنی. هر قصه‌ای که می‌نویسی مثل یک بچه تازه به دنیا آمده است. داستان بدون اسم هم مثل بچه بدون اسم است. این را گفتیم که تا عمر داری یادت نرود برای بچه‌هایت، ببخشد داستان‌هایت، اسم بگذاری! امیدواریم هزاران هزار بچه داستان خلق کنی و برای ما هم بفرستی.

نوشین نائیپیان، ۱۲ ساله از اصفهان، با داستان «لنا و موی زیبا» همراهان بوده است؛ «حکیم در جواب گفت: این گیاه فقط در بلندترین صخره این شهر می‌روید و فقط در فصل بهار سبز می‌شود. آن‌ها قبول کردند و همان شب به بالای صخره رفتند. آن شب هوا خیلی سرد بود و آن‌ها به خود می‌لرزیدند. ناگهان ساره داشت به پایین دره می‌آمد، چون گیاه به جای اینکه بالای صخره سبز شود، پایین دره سبز شده بود. ساره پایش زیر سنگی درشت گیر کرد و محکم زمین خورد و به گریه افتاد. آن‌ها به راه‌شان ادامه دادند. به گیاه رسیدند.»

نوشین عزیز، داستان حال و هوای خاص خودش را دارد. یک نکته: «پیرنگ» بیشتر داستان‌ها شامل چهار چیز است: شروع، گسترش، نقطه اوج و گره‌گشایی. داستان تو هم از این الگو پیروی می‌کند. ابتدا درباره شاهزاده النا توضیح می‌دهی که شروع داستان است، سپس به مشکلی که دارد و اینکه به دنبال حل آن است می‌پردازی که همان گسترش است. بعد شاهزاده و دوستانش در شبی سرد به دنبال داروی بیماری او می‌روند و این نقطه اوج داستان است. در آخر هم دارو را پیدا می‌کنند و مشکل حل می‌شود که این هم گره‌گشایی است.

اما همه این مراحل در داستان تو خیلی سریع پیش می‌روند. می‌توانی به هر کدام از این مراحل بیشتر پردازی. مثلاً آن شب سرد و چالش‌هایی را که برای شخصیت‌ها پیش می‌آید، هیجان‌انگیزتر توصیف کنی و آن‌ها را در شرایط خیلی سختی قرار بدهی، طوری که خواننده واقعاً شک کند که آیا جان سالم بدر خواهند برد یا نه. کنجکاو شود که داستان را تا آخر بخواند. خلاصه کاری کنی که خواننده خودش را جای شخصیت‌ها تصور کند و احساساتشان را احساس کند. اینکه بعد از نوشتن داستان آن را چندبار بخوانی و مدتی به آن فکر کنی، خیلی به تو کمک خواهد کرد. مطمئنم تو از پشش برمی‌آیی!

مونا روح‌نواز، ۱۴ ساله از اردبیل، در پاتوق این شماره با ما است؛

مونا جان، ایده داستان خیلی عالی و خیال‌انگیز است. احساسات جادویی کودکی را در خواننده زنده می‌کند. سادگی زبان داستان هم به این موضوع کمک می‌کند. چیزی که در شماره قبل درباره پیش‌نویس‌های اولیه گفتیم، درباره داستان تو هم صادق است. داستان را باید چندبار بخوانی و دستی به سر و رویش بکشی. ارزشش را حتماً دارد. پیشنهاد می‌کنیم داستان‌ها و رمان‌های خوب زیاد بخوانی. خواندن البته باید یک فرق با خواندن معمولی داشته باشد! از این به بعد داستان‌ها را به عنوان یک نویسنده بخوان. اگر با دقت بخوانی، هر قصه‌ای مثل یک کلاس درس می‌شود. بین نویسنده‌های مختلف چطور داستان می‌نویسند، چطور فضا را توصیف می‌کنند، و شخصیت‌ها را چطور می‌سازند. کلی چیز می‌توانی از آن‌ها یادگیری؛ آن هم مجانی! حتماً نوشته‌های جدیدت را برایمان بفرست.

موضوع‌ها:

۱- آزاد

۲- مدرسه

مسابقه نویسندگی داستان رشد

شرایط شرکت: نوجوانان ۱۲ تا ۱۶ ساله می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.
داستان‌ها حداکثر ۵۰۰۰ کلمه و به صورت فایل ورد و با قلم NAZANIN B ۱۲ باشند.
آثار ارسالی نباید قبلاً در هیچ کتاب، مجله و رسانه مکتوبی منتشر شده باشند.
هر فرد می‌تواند برای هریک از موضوع‌های مسابقه فقط یک اثر ارسال کند (جمعاً دو اثر).
امتیاز ویژه: تمام آثاری که در مسابقه شرکت کرده‌اند کارشناسی و تحلیل می‌شود. و برای شرکت کنندگان (از طریق پست الکترونیکی) فرستاده می‌شوند.

آخرین مهلت ارسال آثار ۳۰ آذر ۱۴۰۱ است.

داستان‌های خود را به نشانی الکترونیکی زیر بفرستید:
nojavan@roshdmag.ir

خوب دیدن

محمود پوروهاب

کشکول

شما اهل این شهر هستید؟
مرد چاق گفت: «نه، من از شهر دیگری به اینجا آمدم. امروز همراه غلام به بازار آمدم تا کمی خرید کنیم. در شلوغی بازار غلام را گم کردم.»

مرد با تعجب زیاد گفت: «کمی صبر کن برمی گردم.»

بعد برگشت و گفت: «درست است. او غریبه است. غلامش را هم گم کرده. باید بگردیم غلامش را پیدا کنیم.»

آن‌ها این سو و آن سوی بازار را گشتند و سرانجام غلام مرد چاق را پیدا کردند. مرد غریبه و غلام از آن‌ها تشکر کردند. آقای تیزبین و دوستانش با خیال راحت به جای اولشان برگشتند. یکی از آقای تیزبین پرسید:

«راستی چطور متوجه شدی او غریبه است؟»
آقای تیزبین گفت: «از کیسه بزرگی که در دست داشت و نگاه‌هایی که به اطراف بازار و

به گنبد زیبای فیروزه‌ای مسجد می‌کرد، معلوم بود که مسافر است و اولین بار است که به این بازار آمده.»

یکی دیگر پرسید: «ولی از کجا فهمیدی او غلامش را گم کرده؟»

دیدم هر وقت غلامی را از دور می‌بیند، به سرعت به او نزدیک می‌شود، کمی به او نگاه می‌کند و بعد می‌آید همان جا کنار مسجد می‌ماند. متوجه شدم غلامش را گم کرده است.

همه با تعجب به او آفرین گفتند. یکی از دوستانش پرسید: «همیشه برای من این سؤال است که چطور می‌توانی این قدر درست حدس بزنی؟»

آقای تیزبین جواب داد: «فقط باید با دقت و با توجه زیاد، به اطرافمان نگاه کنیم. تا از کوچک‌ترین رفتارها و نشانه‌ها، به چیزهای تازه‌ای پی ببریم. خوب دیدن کم هنری نیست.»

تا حالا درباره نگاه کردن فکر کرده‌اید؟ شاید کسی را دیده باشید که با یک نگاه به چیزهای تازه‌ای پی می‌برد؛ دقتی که در خیلی از ما وجود ندارد. در زمان‌های قدیم هم مردی بود که نگاه دقیقی به اطراف خود داشت و در این قصه ما اسمش را می‌گذاریم «آقای تیزبین». بله آقای تیزبین روزی در گوشه بازار کنار دوستانش نشسته بود. او همان طور که با دوستانش حرف می‌زد، گاهی نگاهی به این طرف و آن طرف می‌کرد که متوجه چیزی شد. به دوستانش گفت: «آن مرد غریبه را می‌بینید؟ آنجا کنار مسجد! آن مرد چاق که پیراهن بلند نارنجی پوشیده است. او به کمک احتیاج دارد.»

یکی گفت: «تو این طرف بازاری و او آن طرف بازار. از کجا فهمیدی او غریبه است؟ شاید منتظر کسی است.»
- نه یک غریبه است. غلامش را هم گم کرده.

همه از حرف‌های آقای تیزبین خندیدند و گفتند: «علم غیب داری! از کجا می‌دانی او غلامش را گم کرده؟!»

آقای تیزبین گفت: «اگر باور ندارید بروید و از خودش بپرسید. آن وقت می‌فهمید حدس من درست است.»

یکی بلند شد و به طرف مرد چاق رفت و پرسید: «آقا ببخشید!



کاسه های غاری

قدیمی ترین آثار نقاشی یافت شده در ایران درون غارها، مربوط به دوران نوسنگی حدود هشت هزار سال قبل از میلاد بوده که بر صخره های غار «دوش» و در دره «میرملاس» در منطقه کوهدشت استان لرستان نقش بسته است. این صخره نگاره ها صحنه های رزم و شکار با تیر و کمان و حیواناتی چون اسب، بزکوهی و سگ را نشان می دهند که به شیوه ای ساده و ابتدایی و با ترکیبات مواد رنگی قرمز اُخراهی، سیاه و اندکی زرد توسط انسان های غارنشین کار شده است. حال با الهام از این نقش ها طرف هایی خواهیم ساخت که بافت روی آن ها یادآور سنگ دیواره غارهاست.

وسایل مورد نیاز

چسب چوب، بادکنک، نخ (برای بستن سر بادکنک)، دستمال کاغذی، رنگ اکریلیک، ابر، کاغذ، قیچی و مداد.



طرز ساخت

- ابتدا بادکنک را باد کنید و با نخ محکم ببندید. بزرگی کاس به میزان باد کردن بادکنک بستگی دارد.
- سطح بادکنک را به چسب چوب آغشته کنید و دستمال کاغذی را روی آن بچسبانید. هر چه تعداد لایه های چسب و دستمال بیشتر باشد، کاس محکم تر خواهد بود.
- پس از آنکه کامل خشک شد، بادکنک را خارج کنید و در صورت تهایل با قیچی لبه های کاس را برش دهید تا صاف شود.

- با ابر رنگ را روی برجستگی های ظرف بزنید.
- طرح مورد نظر خود را از نقش های دیواره غارها روی کاغذ بکشید، آن را برش دهید و روی کاس بچسبانید. سپس اطراف آن را با رنگ تیره تر و ابر رنگ گذاری کنید. پس از خشک شدن، طرح را از روی کاس جدا کنید.

- در صورت تهایل می توانید داخل ظرف را نیز رنگ کنید. می توانید با سوراخ کن (پانچ) کاس خود را سوراخ کنید و بایک بند آن را آویزان کنید و یا برای تزئین آن را روی میز بگذارید.

حال شما عزیزان خلاقیت خود را به کار بگیرید و کاسه های غاری خود را بسازید.



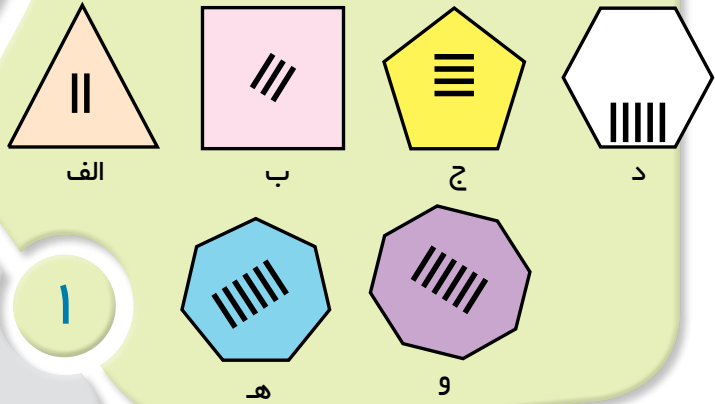
با هم ببینیم

۳

جای علامت سؤال عدد درست را
حدس بزنید و بنویسید.

۸	۳	۴
۹	۴	۶
۱۲	۲	?

کدام تصویر با بقیه هم خوان نیست؟



۱

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و
داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

نرمش
ذهن

۲

مجید عمیق

معما

چهار نفر به یک پل چوبی باریک می‌رسند که روی رودخانه قرار دارد.
شب است و فقط یک چراغ قوه دارند. دو نفر هم‌زمان می‌توانند از روی
پل رد شوند. شخص فرضی الف مدت یک دقیقه، ب مدت دو
دقیقه، ج مدت پنج دقیقه و د مدت هشت دقیقه طول می‌کشد تا از روی
پل عبور کنند. اگر دونفر بخواهند با توجه به تاریکی هوا و داشتن یک
چراغ قوه همگام با یکدیگر از پل رد شوند آیا
می‌توانید این چهار نفر را در مدت ۱۵
دقیقه از روی پل عبور دهید؟

جواب معما
را به دفتر مجله به
نشانی بالا بفرستید و به
قید قرعه جایزه بگیرید.



چند تا مثلث می‌بینید؟

۴

جای علامت سؤال (با توجه به رابطه‌ای که در سایر جدول‌های اعداد وجود دارد)، عدد درست را حدس بزنید.

۵	۳	۴	۵	۷	۸
۸	۱۲	۱۴	۶	?	۱۳
۷	۵	۲	۹	۶	۹

۵

سودو کو زیگزاکی

۲						۹	۶
۴	۹	۸				۳	۱
	۱						۴
				۲	۳		
			۹	۸	۴		
			۷	۶			
	۲						۶
	۵	۶				۸	۳
۸	۴						۳

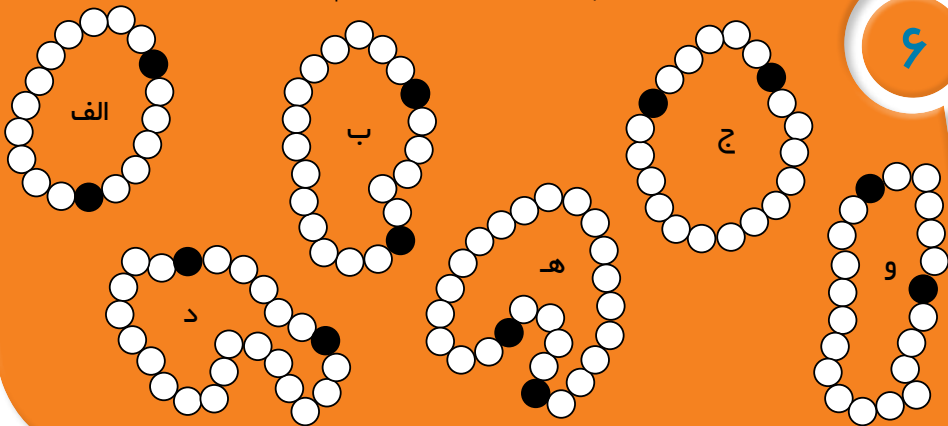
جای علامت سؤال، عدد درست را حدس بزنید.

۶

۳	۲	۸	۴
۷	۶	۹	۳
۹	۵	۶	۴
۲	۱	۹	?

کدام یک از این حلقه‌ها با بقیه هم‌خوان نیست؟

۶



بهترین مسیر!

هدایت تحصیلی

علی اکبر شریفی

دوران تحصیل مانند درختی است که از سه قسمت اصلی ریشه، تنه و شاخه‌ها تشکیل شده است. شش سال دوره ابتدایی مرحله یادگیری علوم پایه و ریشه این درخت، دوره اول متوسطه تنه درخت و دوره دوم متوسطه و آموزش عالی شاخه‌های آن هستند. سال نهم ابتدای شروع شاخه‌های درخت و جدانشدن مسیرهاست. بعد از آن یک شاخه به سمت شمال، شاخه‌ای به سمت غرب و شاخه‌های دیگر به جنوب و شرق می‌روند. اگر مسیر انتخابی درست نباشد، برگشت و تغییر مسیر هزینه خواهد داشت که مهم‌ترین آن زمان، یعنی روزها، ماه‌ها و سال‌های از دست رفته است!

گام دوم: شناخت محیط و نیازهای جامعه

در این مرحله با نیازهای شغلی که در کشور، استان، شهر، روستا و محیط زندگی ما وجود دارند، آشنایی شویم.

گام سوم: شناخت رشته‌های تحصیلی دوره متوسطه دوم

در این مرحله شاخه‌های تحصیلی دوره دوم متوسطه و پیش‌نیاز علمی و درسی هر کدام از این رشته‌ها را می‌شناسیم.

گام چهارم: شناخت رشته‌های تحصیلی دانشگاهی

این مرحله در واقع مرحله آشنایی با شاخه‌های تحصیلی دانشگاهی است.

گام پنجم: آشنایی با مشاغل

هدف از این مرحله آشنایی با شاخه‌های اصلی شغلی و زیرگروه‌های آن‌هاست.

شناخت خود

در این گام، با پنج موضوع به سراغ خودشناسی و انتخاب رشته می‌رویم:

۱. شخصیت
۲. میل و رغبت
۳. استعداد
۴. توانایی
۵. ارزش

آموزش و پرورش به منظور کمک به دانش‌آموزان برای گرفتن مهم‌ترین تصمیم زندگی‌شان در دوره نوجوانی، طرحی را با عنوان «هدایت تحصیلی» در دوره اول متوسطه اجرا می‌کند.

هدایت تحصیلی یعنی انتخاب رشته تحصیلی - حرفه‌ای و ترسیم آینده شغلی.

خوب است انتخاب رشته براساس توانایی، رغبت، استعداد، شخصیت، ارزش‌ها و همچنین امکانات خانواده، مدرسه، روستا، شهر، استان، منطقه و اقلیم زندگی و با توجه به نیازهای جامعه صورت پذیرد.

دو ابزار در دسترس برای انتخاب رشته تحصیلی - حرفه‌ای عبارت‌اند از:

۱. مطالعه و تحقیق با عنوان‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و انجام پروژه‌های شناختی.
 ۲. مشورت کردن با افراد آگاه و باتجربه، مانند مشاوران و معلمانی که در مدرسه‌ها فعال هستند.
- با دو ابزار بالا می‌توان پنج گام اصلی را به این شرح برداشت:

گام اول: شناخت خود

هدف از این مرحله بالا بردن شناخت خود از توانایی، میل و رغبت، استعداد، شخصیت و ارزش‌هایی است که در وجود ما شکل گرفته‌اند و زمینه رشد و شکوفایی ما را فراهم می‌آورند.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

هر کس خود را شناخت، خدای خود را

شناخته است. (بحارالتواریخ، ج ۲، ص ۳۲)

ارزش: همان باورهای قلبی است که از بدو تولد توسط شخص، خانواده، محیط زندگی، فرهنگ، اسوه‌ها و رسانه‌ها شکل می‌گیرند. ارزش‌های درونی شده در فرایندهای زندگی بسیار تأثیر گذارند؛ مثل ارزش‌های مادی و ارزش‌های معنوی که انسان را در دو مسیر متفاوت قرار می‌دهند.

شخصیت: جزئی از وجود ماست که هست! و آن چیزی نیست که ما درباره خود تصور می‌کنیم (خود آرمانی). یکی از راه‌های کشف آن، نقطه‌نظر دیگران است. بهترین منبع، نظر والدین، معلمان، مشاوران و گروه هم‌سالان است. البته بهتر است نظرها را جمع‌بندی کنیم، چرا که ممکن است برداشت غلطی از شخصیت ما صورت گرفته باشد. راه دیگر مراجعه به مراکز مشاوره و انجام آزمون‌های (تست‌های) شخصیت است.

میل و رغبت: همان علاقه‌ها و خواستن‌های درونی ماست. بخشی از میل‌ها و علاقه‌ها در خود آرمانی نهفته‌اند؛ یعنی همان خودی که به صورت آمال و آرزو درمی‌آید.

استعداد: آن دسته از ظرفیت‌هایی است که با کمی تمرین می‌تواند شکوفا شود.

توانایی: آن دسته از ظرفیت‌هایی است که نمودارند و شکوفا شده‌اند.



پیش به سوی افتخاری دیگر در جام جهانی ۲۰۲۲ قطر

جهان
ورزش

مهدی زارعی

ششمین جام جهانی

تا چند هفته دیگر، انتظار مردم سراسر جهان به پایان می‌رسد و بهترین تیم‌های فوتبال جهان در مسابقه‌های جام جهانی مقابل هم قرار می‌گیرند. از بین کشورهای سراسر دنیا، فقط ۳۲ تیم این فرصت را پیدا کرده‌اند تا با پیروزی در مسابقات مقدماتی، به جام جهانی قطر برسند و حالا باید برای کسب موفقیت در این رقابت‌ها با هم مسابقه دهند. ایران هم یکی از ۳۲ کشور شرکت‌کننده در جام جهانی است و در رقابت‌های جام جهانی ۲۰۲۲ باید با تیم‌های انگلستان، ولز و آمریکا مسابقه بدهد.

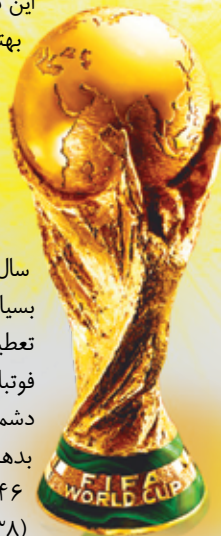
تولد جام

مسابقات جام جهانی فوتبال اولین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) برگزار شد و حالا ۹۲ سال از عمر آن می‌گذرد. این مسابقه‌ها هر چهار سال یک بار به شکل منظم با حضور بهترین‌های فوتبال دنیا برگزار می‌شوند و کشورمان هم امسال برای ششمین بار در این رقابت‌ها حضور خواهد یافت. در طول این ۹۲ سال، فقط یک بار جام جهانی تعطیل شد؛ اما چرا؟

جنگ به جای جام

سال‌ها قبل، وقتی جنگ جهانی دوم به مدت شش سال در بیشتر نقاط جهان باعث ویرانی و کشته‌شدن بسیاری از مردم شد، مسابقه‌های جام جهانی فوتبال هم تعطیل شدند. معلوم است که در جنگ کسی نمی‌تواند به فوتبال فکر کند. از طرف دیگر هم، وقتی کشورها با هم دشمن باشند، نمی‌توانند در صلح و آرامش با هم مسابقه بدهند. به هر شکل مسابقه‌های جام جهانی ۱۹۴۲ و ۱۹۴۶ هیچ‌گاه برگزار نشدند تا بین سومین دوره بازی‌ها (۱۹۳۸) تا چهارمین دوره (۱۹۵۰) دوازده سال فاصله زمانی باشد.

جالب اینجاست که قبل از شروع جنگ، ایتالیا قهرمان جهان شد و به این ترتیب ایتالیایی‌ها به مدت دوازده سال قهرمان جهان باقی ماندند!



به سوی جنوب

اولین بار که ایران در جام جهانی فوتبال شرکت کرد، سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) بود. در این مسابقه‌ها - که در آمریکای جنوبی و کشور آرژانتین برگزار می‌شد- ایران یک مساوی (۱-۱) مقابل تیم اسکاتلند به دست آورد. اسکاتلند یکی از

تیم‌هایی است که از اروپا و از جزیره‌های غربی این قاره در رقابت‌ها شرکت می‌کند. این جزیره‌ها را «جزیره‌های بریتانیا» می‌گوییم. حالا امسال هم ایران باید با تیم‌های انگلستان و ولز مسابقه دهد؛ دوسرزمین دیگر از مجموعه جزیره‌های بریتانیا.



پیروزی بزرگ

بیست سال گذشت تا ایران برای دومین بار راهی جام جهانی شد. این بار فرانسه محل برگزاری بازی‌ها بود و ایران با تیم‌های یوگسلاوی، آمریکا و آلمان در یک گروه قرار گرفت. ایران در این مسابقه‌ها موفق شد آمریکا را (۲-۱) شکست دهد تا اولین برد ایران در جام جهانی به این ترتیب کسب شود. بردی که موجب شد مردم کشورمان جشن بزرگی را در روز اول تیرماه سال ۱۳۷۷ برگزار کنند.

بازیکن محبوب

ایران برای سومین بار در سال ۲۰۰۶ در جام جهانی حضور پیدا کرد. این بار مسابقه‌ها در کشور آلمان برگزار می‌شد و ایران برای اولین بار با تیمی از قاره آفریقا در جام جهانی مسابقه داد. این حریف «آنگولا» بود که در برابر کشورمان (۱-۱) مساوی کرد. قبل از این مسابقه هم ایران با تیم پرتغال مسابقه داد و (۲-۰) شکست خورد. یکی از گل‌هایی که ایران دریافت کرد، توسط کریستیانو رونالدو به ثمر رسید؛ بازیکن جوانی که کمی بعد بهترین بازیکن فوتبال جهان شد و به یکی از محبوب‌ترین بازیکنان فوتبال در جهان تبدیل شد. شاید شما هم یکی از طرفداران رونالدو باشید!

آخرین لحظه‌ها

بعد از هشت سال انتظار، ایران در سال ۲۰۱۴ یک بار دیگر در جام جهانی شرکت کرد. این بار مسابقه‌ها باز هم در آمریکای جنوبی و این بار در کشور برزیل برگزار شدند. باز هم کشورمان یک مساوی با نماینده‌ای از قاره آفریقا به دست آورد؛ مساوی (۰-۰) با نیجریه. پس از آن، کشورمان یکی از درخشان‌ترین مسابقه‌های خود را در برابر تیم ملی آرژانتین برگزار کرد و حتی می‌توانست این تیم قدرتمند را شکست دهد. اما سرانجام در آخرین ثانیه‌ها لیونل مسی دروازه ایران را باز کرد و ایران (۱-۰) باخت. مسی هم از بهترین‌ها و محبوب‌ترین بازیکنان فوتبال جهان بود و شاید شما هم طرفدار او باشید!

افتخار

سرانجام در سال ۲۰۱۸، ایران برای پنجمین بار راهی جام جهانی شد. این بار مسابقه‌ها در روسیه برگزار شدند و تیم کشورمان نتایجی درخشان به دست آورد؛ برد (۱-۰) در برابر مراکش - نماینده آفریقا - باخت (۱-۰) مقابل اسپانیا و مساوی (۱-۱) مقابل پرتغال تا ملی‌پوشان ایران با افتخار به کشور بازگردند.

حالا چهار سال گذشته است و یک بار دیگر بازیکنان فوتبال ایرانی به جام جهانی می‌روند تا با افتخار به کشورمان بازگردند.

خلیل قصاب با هیکل چاق و توپری که داشت، ساتور به دست، به سمت خیابان دوید. اصلاً یادش نبود که ساتورش را توی قصابی بگذارد. آدم‌هایی که در خیابان او را با آن وضع می‌دیدند هول می‌کردند. یکی از پیرمردهای محل با دیدن خلیل قصاب داد زد: «چی شده خلیل؟! با کسی دعوایت شده؟! تو که اهل دعوا نبودی؟!»

هوا نه گرم نه سرد بود؛ اما خلیل خیس عرق بود. او به خیابان که رسید، در مقابل فرش فروشی حاج‌ناصر توقف کرد. دستگیره در را گرفت و رفت داخل.

- سلام حاج‌ناصر... کجایی حاجی؟!
- چی شده خلیل؟! با کسی درگیر شدی؟
خلیل قصاب گفت: «آژان‌های شهربانی، مسجد آقا را قرق کرده‌اند. به مردم گفته‌اند نماز تعطیل است. شاید می‌خواهند آقا را هم دستگیر کنند و...»

حاج‌ناصر فوری پرسید: «خود آقا کجاست؟!»

خلیل قصاب گفت: «هنوز به مسجد نیامده!»
حاج‌ناصر شاگردش را صدا زد.
- جعفر قلی! آهای جعفر قلی؟! مواظب مغازه باش من بروم مسجد ببینم چه خبر است. اگر دیر آدم در را قفل بزن و برو خانه.

هر دو به سمت مسجد راه افتادند. هنوز دو سه قدمی نرفته بودند که حاج‌ناصر زیر لب طرف خلیل قصاب غرولند کرد.

- چرا ساتور به دست آمده‌ای؟!
نمی‌گویی ممکن است مردم مثل من هول کنند و از هم بپرسند خلیل با چه کسی دعوایش شده؟!
خلیل قصاب به ساتور خود نگاه کرد. فوری آن را زیر پیش‌بند خود برد و سر به زیر گرفت و گفت: «من بروم این ساتور را توی قصابی بگذارم. مغازه را بسپارم به شاگردم و بیایم مسجد!»

حاج‌ناصر به مسجد که رسید جا خورد. چندتا از آژان‌های شهربانی، به ردیف جلوی مسجد جامع دیوار شده بودند. دوتا ماشین شهربانی هم بیرون مسجد توقف داشتند. یکی فولکس بود و آن یکی ماشین بزرگ‌تر که برای حمل سرباز بود. حسابی جا خورد.

لحظه‌های
فیروزه‌ای

مجید ملامحمدی

گنده‌تراز تو



آزان‌ها مجهز آمده بودند. انگار سرشان درد می‌کرد برای دعوا و بلوا! لابد این دستور جدید رضاخان بود!

مردی لباس شخصی و کراوات به گردن، از مسجد بیرون خزید. عینکی دودی بر چشم داشت و سیبل‌هایی کلفت و تاب خورده بالای لب.

- سلام عرض کردم. اتفاقی افتاده جناب؟!

مرد کراواتی که معلوم بود حاج‌ناصر را از قبل می‌شناخت، با صورتی گر گرفته و جدی گفت: «شما هم یکی از کسانی هستید که باید به شهربانی بیایید. عضو هیئت امنای اخلاکگر^۱ مسجد جامع که گوش به فرمان اصلاح‌حضرت نیستند و علیه دستورات رضاشاه حرف‌هایی می‌زنند!»

- چه می‌گویید جناب؟! من؟! کدام اخلاکگر؟! ما نمازگزاران این مسجد هستیم و کار دیگری هم انجام نمی‌دهیم!

مرد کراواتی لب‌گزید و تندی گفت: «یک نگاه به مسجد بینداز. ببین چه گناهی تو و اهالی این محله مرتکب شده‌اید که به دستور مستقیم رئیس محترم شهربانی، هر چه آزان هست توی مسجد ریخته‌اند. نگاه کن! دائم می‌گویند بی‌حجابی بد است. رفتار شاه با مردم بد است.»

حاج‌ناصر کله‌کشید طرف مسجد. او درست می‌گفت. پر از آزان تفنگ به دست بود.

- آقا آمدند!

مرد کراواتی ترسیده و هراسان زل زد به آقا و از سر راهش رفت کنار. آقا که به در مسجد رسیده بود، به همه سلام کرد. بعد راه افتاد که از پله‌های مسجد بالا برود.

- کجا؟! مسجد در فُرق آزان‌های اصلاح‌حضرت است. بهتر است از همین‌جا

برگردید. برایتان در درس می‌شود به خدا. چهره آقا که آرام بود درهم شد. چین به پیشانی بلندش انداخت. محکم گفت: «به اجازه چه کسی و برای چه کاری؟!»

حالا مردهای زیادی پشت سر آقا ایستاده بودند. یکی از آن‌ها گفت: «می‌گویند نماز تعطیل است و در مسجد باید بسته شود!» آقا معطل نکرد و راه افتاد. او خشمگین به نظر می‌آمد. وقتی آقا وارد مسجد شد، آزان‌ها مثل مجسمه خشک‌شان زد. همه آن‌ها که پیش‌تر از ده نفر بودند، از جای خود تکان نخوردند. مرد کراواتی دوید جلوی آقا. آهسته و به التماس گفت: «مگر نمی‌دانید نماز تعطیل است؟!»

آقا تند شد.

- برو بگو گنده‌تر از تو بیاید!

مرد کراواتی که هنوز هم می‌لرزید جواب داد: «من بزرگ‌تر این‌ها هستم!»

آقا خیلی صریح پرسید: «این‌جا کجاست؟»

مرد کراواتی مثلاً نیشخند زد و جواب داد: «خب معلوم است تهران!»

آقا گفت: «نه، این‌جا که ایستاده‌ای و من دارم با تو صحبت می‌کنم را می‌گویم.»

مرد کراواتی این بار لبخند دندان‌نمایی زد و جواب داد: «مسجد.»

آقا پرسید: «من که هستم؟»

او گفت: «پیش‌نماز این مسجد!»

آقا لبخند کم‌رنگی زد و ادامه داد: «مملکت چه مملکتی است؟»

او که منظور آقا را نمی‌فهمید جواب داد: «خب ایران.»

آقا پرسید: «ایران دینش چیست؟»

مرد کراواتی این‌با و آن‌با جواب داد: «اسلام.»

آقا صدایش را برنده و بلند کرد.

- شاه چه دینی دارد؟

مرد کراواتی مانده بود چه بگوید. چون در نظرش رضاخان دین و ایمانی نداشت و به اسلام معتقد نبود

- دین اصلاح‌حضرت اسلام است و ایشان مسلمان هستند.

حالا آقا به صراحت افتاده بود و حرف‌هایش با تندی از دهانش بیرون می‌آمد.

- هر وقت شاه بی‌دین شد و اعلام کرد که من کافر یا یهودی و مسیحی هستم، بعد بالای سر این مسجد ناقوس زدند، من که پیش‌نماز مسلمانان هستم، از اینجا می‌روم. می‌روم و در مسجد مسلمانان نماز می‌خوانم. اما تا زمانی که اینجا ناقوس زده‌اند و شاه هم اعلام نکرده که کافر است، من به عنوان پیش‌نماز مسلمانان در این مسجد نماز خواهم خواندم. می‌فهمی؟!

مرد کراواتی با صورتی کج و کوله، به آقا ماتش برده بود. خواست حرفی بزند. صدایش در گلویش شکست و سخنش ناتمام ماند. آقا راه افتاد طرف شبستان مسجد. آزان‌ها دنبال هم از در ورودی مسجد بیرون رفتند. ناگهان یکی از مردها دوید طرف منبر. روی پله اول آن ایستاد و صدایش را بلند کرد.

- الله اکبر، الله اکبر... انبوه مردم به سمت شبستان آمدند. مرد کراواتی مستأصل و هول‌زده، در میان آزان‌ها گم شد و کمی بعد همه آن‌ها سوار بر ماشین‌های شهربانی، با به فرار گذاشتند. فردای آن‌روز معلوم شد آن‌ها آمده بودند مسجد جامع را تعطیل کنند. چون در آنجا آقا^۲ و بین دو نماز، علیه توطئه کشف حجاب^۳ و ظلم‌های رضاخان حرف می‌زد و از مردم می‌خواست جلوی ظلم بایستند.

۱. به مأموران انتظامی در زمان رضاشاه، آزان می‌گفتند.

۲. آشوبگر و برهم‌زننده نظم شهر.

۳. آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی (متولد ۱۲۵۴ ش - درگذشت ۱۳۲۸ ش) فیلسوف، عارف و فقیه بزرگ شیعه. وی از استادان اخلاق و عرفان در حوزه علمیه قم و تهران بود. مشهورترین شاگرد وی امام خمینی (ره) است. محل دفن او در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) قرار دارد.

۴. قانونی که از طرف رضاشاه برای بی‌حجاب کردن خانم‌ها صادر شد. هر کس با چادر از خانه بیرون می‌آمد، مأموران شاه چادر را از سرش کشیدند.

همراه با آبان



آبان وفات حضرت معصومه (س)

حضرت معصومه (س) به همراه عده‌ای از اطرافیان و خویشان خود در سال ۲۰۱ هجری، یعنی یک‌سال بعد از ورود برادرش امام رضا (ع) به خراسان، برای دیدار با او از مدینه راهی خراسان شد. هنگامی که ایشان و همراهانشان به ساوه رسیدند، حضرت بیمار شدند و به سمت قم که در ۱۰ فرسخی آنجا بود حرکت کردند. ایشان در دهم ماه ربیع‌الثانی در قم رحلت کردند.



آبان شهادت شهید محمدحسین فهمیده روز نوجوان

شهید محمدحسین فهمیده در سال ۱۳۴۶ در شهر قم به دنیا آمد. تنها ۱۳ سالش بود که در دفاع مقدس در تاریخ هشتم آبان ماه ۱۳۵۹ با شجاعت بسیار نارنجک به کمر بست و زیر تانک دشمن رفت و با گذشتن از جان خود، پیروزی و حماسه آفرید.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در مورد او فرمود: «زنده نگه‌داشتن یاد حادثه شهادت دانش‌آموز بسیجی، شهید فهمیده، از اصالت‌های دفاع مقدس می‌باشد.» به همین دلیل هشتم آبان، سالروز شهادت این شهید بزرگوار را «روز نوجوان و جوان و بسیج دانش‌آموزی» نامیده‌اند تا هم یادآور اینار و از خودگذشتگی او و هم الگوی مناسبی برای هم‌سالانش باشد.

آبان روز کتاب و کتاب‌خوانی، ۲۶ آبان روز جهانی فلسفه

به نظر شما کتاب‌خوانی باعث اندیشه‌ورزی می‌شود یا برعکس، تفکر و اندیشه کردن می‌تواند ما را به خواندن تشویق کند؟ من که فکر می‌کنم هر دو بر یکدیگر اثر می‌گذارند. اگر به خودمان زحمت بدهیم و کتابی را در دست بگیریم، معمولاً با دو شکل از مطالب مواجه می‌شویم: مطالبی که از قبل می‌دانستیم، اما اکنون آن‌ها را در قالبی جدید و زیبا از کلمات می‌خوانیم و برایمان لذت‌بخش هستند و مطالبی که هیچ‌ازشان خبر نداشتیم و حالا به لطف نویسنده باخبر می‌شویم. در چنین مواردی، احتمالاً کلی علامت سؤال بالای سرمان سبز خواهد شد. اگر برای شما چنین اتفاقی افتاد، لطفاً کتاب را زمین بگذارید و خوب در افق محو شوید؛ شاید این به شما کمک کند لحظه‌هایی در مورد آنچه خوانده‌اید فکر کنید. تفکرات شما ممکن است سؤال‌هایی برایتان ایجاد کنند که گاهی جوابشان در کتابی که در حال خواندنش هستید وجود دارند، گاهی هم وجود ندارند. اگر جواب همان‌جا لابه‌لای صفحه‌ها بود که خوش به حالتان، اما اگر نبود دنبالش بگردید. از زیر سنگ هم که شده پیدایش کنید. این کتاب نشد یک کتاب دیگر. کتاب نشد مجله، مجله نشد روزنامه، روزنامه نشد ته دریا، ته دریا نشد بالای کوه. تا جایی که ممکن است دنبال جواب پرستان بروید. این ذهن شماست و خود شماست که گرسنه شده‌اید و دنبال غذا می‌گردید. او را دوست داشته باشید. به او احترام بگذارید و غذایش را پیدا کنید و سیرش کنید، اما مواظب باشید چه به خوردش می‌دهید.



آبان تبعید حضرت امام خمینی (ره)

از حادثه‌های بسیار مهم سیزدهم آبان همچنین می‌توان به تبعید حضرت امام (ره) در سال ۱۳۴۳ و تسخیر لائنه جاسوسی در سال ۱۳۵۸ اشاره کرد. در این واقعه، دانشجویان به جاسوسی‌های مکرر آمریکایی‌ها پی‌برده بودند، آن لائنه جاسوسی را به تصرف خود در آوردند. چنین اقدامی آمریکایی‌ها را بسیار خشمگین کرد و باعث شد دست به کارهایی علیه جمهوری اسلامی ایران بزنند؛ از جمله حمله نظامی به ایران که در صحرای طیس با شکست مواجه شد و محاصره اقتصادی و توقیف کردن اموال ایران و ... اما هیچ کدام نتوانست موجب آن شود که ملت ایران دست از مبارزه با ظلم و ستم و استکبار

جهانی که منشأ اصلی آن شیطان بزرگ، یعنی آمریکا است، بردارد. راستی به نظر شما چرا به آمریکا شیطان بزرگ می‌گویند؟

برای شناخت بهتر آمریکا خوب است به تعبیر رهبر کبیر انقلاب مراجعه کنیم که فرمودند: «آمریکا شیطان بزرگ است». این سخن حضرت امام (ره) ظرافت‌های جالبی دارد. چنانچه مقام معظم رهبری در مورد این سخن امام (ره) فرموده‌اند: «این شیطان بزرگ خیلی حرف پرمغزی است. رئیس همه شیطان‌های عالم ابلیس است، اما ابلیس بنا به تصریح قرآن، تنها کاری که می‌تواند بکند، این است که انسان‌ها را اغوا کند. بیشتر از اغوا کاری نمی‌تواند بکند. انسان‌ها را اغوا می‌کند، فریب می‌دهد، وسوسه می‌کند. اما آمریکا هم اغوا می‌کند، هم کشتار می‌کند، هم تحریم می‌کند، هم فریب می‌دهد، هم ریاکاری می‌کند ...» (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم؛ ۱۳۹۴/۶/۱۸).

حالا سوآلی که پیش می‌آید این است که آمریکا و شیطان دقیقاً چه شباهتهایی به هم دارند؟ بیایید به چندتا از این ویژگی‌های مشترک نگاهی بیندازیم:

۱. **عداوت:** «ان الشیطان لکم عدو فتخذوه عدوا»: البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید (سوره فاطر، آیه ۶).

قرآن کریم شیطان را دشمن قسم خورده انسان معرفی می‌کند. همچنین اشاره می‌کند عداوت شیطان تا جایی است که انسان را به حمله تمام عیار از چهار طرف تهدید می‌کند: «پس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها به سراغشان می‌روم» (سوره اعراف، آیه ۱۷).

دشمنی آمریکا نیز نسبت به مردم و انقلاب اسلامی همانند عداوت شیطان بر کسی پوشیده نیست. اقدامات آمریکا در طول سال‌ها، نهایت دشمنی و عداوت او را نشان می‌دهد. اقداماتی مثل جاسوسی، تحریک و حمایت از صدام در حمله به ایران، و تحریم‌های اقتصادی تنها گوشه‌ای از جنایات آمریکاست.

۲. **ضعف نیرنگ:** «ان کیدالشیطان کان ضعیفا»: زیرا که نقشه شیطان همانند قدرتش ضعیف است (سوره نساء، آیه ۷۶).

ویژگی دیگری که قرآن درباره شیطان بیان می‌کند، ضعف در نیرنگ و فریب است. آمریکا نیز برای رسیدن به مقاصد شوم خود و سرنگونی انقلاب اسلامی تمام تلاش خود را می‌کند، اما با وجود تمام نقشه‌هایش، به یاری خداوند و پیروی از رهبری، همیشه در مقابل مردم ایران شکست خورده است.

۳. **تکبر و فخر فروشی:** ویژگی دیگر شیطان تکبر و خودبرتر بینی اوست که به خاطر همین ویژگی سرانجام از درگاه الهی رانده شد.

مطالعه تاریخ شکل‌گیری آمریکا چهره متکبر آن را نشان می‌دهد. کشتار بیشتر از ۱۰ میلیون سرخ‌پوست توسط سفیدپوستان آمریکا در طول دو قرن گذشته و تبعیض نژادی گوشه‌ای از این خصلت آنان را به تصویر می‌کشد. امام خامنه‌ای در این مورد می‌فرماید: «تاریخ اروپا و آمریکا از برده‌داری شرمسار است، از دوره استعمار سرافکنده است.»

به نظر شما چه ویژگی‌های مشترک دیگری بین شیطان بزرگ آمریکا و شیطان وجود دارند؟



آبان ولادت امام حسن عسکری (ع)

ایشان، یازدهمین امام ما شیعیان، روز هشتم ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمدند. القاب حضرت صفات اخلاقی نیکوی ایشان را بیان می‌کنند که بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از: هادی، زکی و سراج.



آبان روز دانش آموز، تسخیر لائنه جاسوسی آمریکا به دست دانشجویان و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی

علاوه بر این، در سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۷ نقطه دیگری از تاریخ را مشاهده می‌کنیم که به دست دانش‌آموزان روشن شده است. در این روز بزرگ، دانش‌آموزان مدرسه‌ها را تعطیل و به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا صدای اعتراضشان را به گوش همگان برسانند. آن‌ها با شجاعتی مثال‌زدنی در برابر مزدوران مسلح شاه ایستادگی کردند و به شهادت رسیدند.

نویندگی چگونه میسر می‌شود؟

نوشتن کار سختی است؛ خیلی سخت. حتی بزرگ‌ترین نویسندگان جهان هم برای نوشتن آثار خود دچار زحمت شده‌اند. اصلاً هر چه جلوتر بروید و نویسندهٔ بهتری شوید، نوشتن برای شما سخت‌تر می‌شود. چون بیشتر از قبل متوجه اهمیت تک‌تک کلمه‌ها و جمله‌ها خواهید شد. بله، نوشتن سخت است، ولی قرار نیست خودمان را از آن محروم کنیم. باید یاد بگیریم بنویسیم؛ چون هم لذت‌بخش است و هم خیلی خیلی ضروری. در این شماره چند راهکار ساده معرفی می‌کنم تا بتوانید راحت‌تر بنویسید و کمتر از نوشتن بترسید:

- ۱ برای اینکه بتوانید بنویسید، باید گنجینه‌ای غنی از لغت‌ها داشته باشید. برای این کار باید زیاد بخوانید. هر چه به دستتان می‌آید بخوانید؛ مقاله‌ها، مجله‌ها، وب‌نوشت‌ها، کتاب‌های داستان و کتاب‌های علمی. با این کار یاد می‌گیرید که دیگران چگونه می‌نویسند و چگونه منظور خودشان را با کلمه‌ها به شما منتقل می‌کنند. به مرور زمان حتی متوجه متن‌های ضعیف و قوی هم می‌شوید.
- ۲ یک وب‌نوشت (وبلاگ) داشته باشید و در آن بنویسید. اگر دوست دارید دیگران هم نوشته‌های شما را بخوانند، نشانی آن را به دوستان خودتان بدهید. نویسنده‌های می‌نویسند تا خواننده‌ها بخوانند. متنی که خوانده نشده یک کار ناتمام است. اگر نظر مرا بخواهید، نوشتن در فضای شبکه‌های اجتماعی را فراموش کنید. در وب‌نوشت (وبلاگ) خودتان بنویسید و بعد برای اطلاع‌رسانی از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی استفاده کنید.
- ۳ در وب‌نوشتتان (وبلاگتان) از اتفاقات روزانه بنویسید؛ از فکرها و تجربه‌هایتان، از مطالب جالبی که خوانده‌اید و ... به مرور زمان یاد می‌گیرید که چگونه موضوع‌های بیشتری برای نوشتن پیدا کنید.
- ۴ ساده بنویسید؛ هر چه ساده‌تر بهتر. تصور کنید یکی از دوستان شما روبه‌رویتان نشسته و برایش حرف می‌زند. به همان راحتی که حرف می‌زنید، بنویسید؛ ساده و روشن و شفاف. اصلاً همان‌طور بنویسید که حرف می‌زنید. اگر آدمی شوخ و طنزپرداز هستید، این طنز را در نوشتهٔ خود هم منعکس کنید. سعی نکنید مثل دیگران بنویسید و صدای دیگران را تکرار کنید. نمایندهٔ صدا و لحن خودتان باشید.
- ۵ در مورد موضوعی که به آن علاقه دارید تحقیق کنید و آن را به صورت یک مقاله در وب‌نوشت خود بیاورید. از یک مقدمهٔ ساده شروع کنید و بعد وارد بحث اصلی بشوید. در نهایت هم موضوع را جمع‌بندی کنید و مقاله را پایان دهید.
- ۶ به کیفیت نوشتهٔ خودتان اهمیت ندهید. سعی نکنید به بهترین شکل ممکن کلمه‌ها را کنار هم بچینید. فقط هر آنچه را در ذهن دارید، به کلمه‌ها تبدیل کنید. مهم نیست خوب بنویسید یا بد؛ البته فعلاً.



پاسخ سرگرمی

۱. هشت ضلعی. هر یک از این اشکال هندسی با توجه به تعداد ضلع‌هایش یک خط کمتر دارد. هشت ضلعی (و) باید هفت خط داشت که شش خط دارد.

۲. تعداد شش مثلث

۳. ۴

دو عدد اول در ردیف‌های افقی و عمودی در یکدیگر ضرب و سپس بر شش تقسیم شده‌اند.

۴. ۱۷

$17 = 9 + 8$

$13 = 6 + 7$

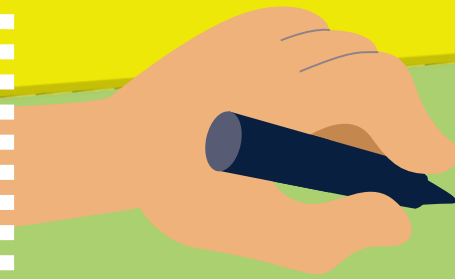
۲	۸	۵	۳	۱	۷	۴	۹	۶
۴	۹	۸	۲	۵	۶	۳	۱	۷
۶	۱	۷	۵	۳	۸	۲	۴	۹
۱	۷	۹	۸	۲	۳	۶	۵	۴
۳	۶	۱	۹	۸	۴	۷	۲	۵
۵	۳	۴	۷	۶	۹	۱	۸	۲
۷	۲	۳	۱	۴	۵	۹	۶	۸
۹	۵	۶	۴	۷	۲	۸	۳	۱
۸	۴	۲	۶	۹	۱	۵	۷	۳

۵. عدد ۸.

حاصل ضرب دو عدد اول و سوم در هر ردیف عددهای دوم و چهارم ردیف‌ها را تشکیل می‌دهند.

۷. حلقه هـ.

در همه حلقه‌ها بین دو مهره سیاه تعداد پنج مهره سفید وجود دارد. اما در حلقه هـ تعداد مهره‌های سفید چهار تاست. بنابراین جواب هـ می‌شود.



۷. پراکنده نویسی نکنید. وقتی موضوعی را برای نوشتن انتخاب می‌کنید، فقط درباره آن بنویسید. خواننده شما دوست دارد فقط درباره آن موضوع بداند.

۸. همان‌طور که درباره موضوع‌های متنوع مطالعه می‌کنید، متنوع هم بنویسید. درباره آدم‌ها و نظرات متفاوت تحقیق کنید و بنویسید. حتی اگر با باور و نظری مخالف هستید، دلایل مخالفت خودتان را تشریح کنید.

۹. به جزئیات بپردازید تا خواننده حرف شما را باور کند و تحت تأثیر قرار بگیرد. مثلاً اگر می‌خواهید از خاطره یک روز برفی بنویسید، حس لمس کردن برف تازه و پوک را فراموش نکنید. بی‌حس شدن نوک انگشت‌ها، بوی برف، صدای کلاغی که آن‌طرف‌تر قارقار می‌کند، جای پای آدم‌های دیگر روی برف، حتی طعم یک لیوان چای گرم و ... با پرداختن به این جزئیات است که خواننده حرف شما را باور می‌کند و متن شما با ارزش‌تر می‌شود.

۱۰. وقتی می‌خواهید از یک موضوع کلی مثل «خشم» صحبت کنید، حتماً مثال بزنید. یعنی موقعیتی را که در آن عصبانی شده‌اید توصیف کنید؛ هم آن موقعیت را، هم حال و احوال خودتان را. جزئیات را که فراموش نکرده‌اید. با این روش‌ها می‌توانید خواننده خودتان را تحت تأثیر قرار دهید.

۱۱. هر جا که نوشتن یقه‌تان را گرفت، دست به کار شوید. در یک دفترچه یادداشت یا در گوشه خودتان بنویسید. این الهام‌های ناگهانی معمولاً نتایج خوبی دارند. هر چه را که به ذهنتان می‌آید، به کلمه تبدیل کنید. نگران کیفیت کار نباشید. بعداً فرصت ویرایش آن هست.

۱۲. زمانی کار خودتان را ویرایش و بازنویسی کنید که وقت و انرژی کافی دارید. بار اول که می‌نویسید، اجازه دارید هر چه را به ذهنتان می‌آید روی کاغذ بریزید، ولی در زمان ویرایش باید مراقب همه چیز باشید. جمله‌های درست بنویسید و غلط‌های املائی نداشته باشید. از همین اول کار با لغت‌نامه‌ها آشتی کنید. کلمه‌ها ابزار کار نویسندگان هستند و نویسنده اجازه ندارد غلط‌های املائی داشته باشد.

۱۴. همه قرار نیست داستان‌نویس شوند. در شماره قبل گفتیم که باید داستان‌نویسی را از نوشتن جدا کنید. داستان‌نویسی شکلی از نویسندگی است؛ یک جزء از یک کل. سعی کنید انواع نوشتن خودتان را در زمینه‌های متفاوت محک زده‌اید. شما نوجوان هستید و فرصت این کار را دارید.

۱۵. هر روز بنویسید. حتی اگر می‌توانید یک صفحه یا یک بند. به این کار متعهد باشید تا قلم شما همیشه گرم و روان باقی بماند.

راستی، نوشته‌های خودتان به نشانی ما هم بفرستید.



کیک موجی

مواد لازم

- آرد؛ یک و نیم لیوان
- روغن؛ نصف لیوان
- شیر؛ سه چهارم لیوان
- شکر؛ سه چهارم لیوان
- تخم مرغ؛ سه عدد
- پودر کاکائو؛ یک قاشق غذاخوری
- وانیل؛ یک قاشق چای خوری
- بیکنگ پودر؛ یک قاشق مرباخوری
- کاکائوی آب شده و خامه؛ به مقدار کم

نوش جان

دست بخت

معصومه شیخان



با هم ببینیم

طرز تهیه

- تخم مرغ، وانیل و شکر را داخل ظرفی می‌ریزیم و با هم‌زن برقی آن‌قدر مخلوط می‌کنیم تا مایعی سفید و کشدار درست شود.
- شیر و روغن را به مایع اضافه می‌کنیم و دوباره آن را هم می‌زنیم.
- آرد از قبل الک شده و بیکنگ پودر را هم به آن اضافه می‌کنیم و به آرامی هم می‌زنیم.
- نصف لیوان از مواد درست‌شده را برای تزئین برمی‌داریم. یک قاشق غذاخوری هم آرد به آن اضافه می‌کنیم و کنار می‌گذاریم.
- حالا پودر کاکائو را به مواد اصلی داخل ظرف اضافه می‌کنیم.
- کاغذ روغنی را داخل تابه داخل کیسه پلاستیکی تمیزی قهوه‌ای پیدا کند.
- شعله پخش‌کن را روی حرارت کم گاز می‌گذاریم تا گرم شود.
- مواد کنار گذاشته را داخل کیسه پلاستیکی تمیزی مایع غلیظ آماده‌شده قهوه‌ای رنگ را به ارتفاع یک سانتی‌متر داخل تابه پهن می‌کنیم.
- در تابه را می‌گذاریم و اجازه می‌دهیم ماهی‌تابه به مدت نیم‌ساعت روی شعله پخش‌کن حرارت بخورد.
- بهتر است برای در تابه از دم‌کنی استفاده کنیم.
- بعد از نیم‌ساعت، کیک آماده را برش‌های مستطیل‌شکل و یک‌اندازه می‌زنیم.
- چندتکه کاکائو را روی حرارت غیرمستقیم کتری، به روش بنماری، آب می‌کنیم. کمی به آن خامه اضافه می‌زنیم و آن را صاف و یکدست می‌کنیم.
- مخلوط آماده خامه و کاکائو را، به صورت نواری، داخل قسمت‌های برش‌خورده کیک می‌ریزیم.
- برش مستطیل‌آماده دیگری را از قسمت داخل روی آن برش قرار می‌دهیم.
- کیک موجی آماده است.

بیشتر بخوانیم

برادرم تختی

این داستان در قالبی کلاسیک و در فضایی واقع‌گرایانه نوشته شده است و بیشتر حالتی نوستالژیک و بازگشت به گذشته دارد. نویسنده بیشتر از هر چیز سعی دارد فرهنگ، شرایط جغرافیایی و جنس زندگی مردم قصر شیرین را به مخاطب معرفی کند. قهرمان داستان، «مصطفی» با «عبدالله» دوستان صمیمی هستند؛ مثل دو برادر که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را از هم جدا کند؛ حتی اگر قلدر محل، «چنگیز شکمی» باشد که وقت و بی‌وقت سروکله‌اش پیدا می‌شود و در دسر درست می‌کند.

ناشر: جمال

سال چاپ: ۱۴۰۰

مؤلف: مصطفی فعله‌گری

تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۰۷۴



سوپ مرغ

مواد لازم

- سینۀ مرغ؛ نصف سینه
- جوی پرک؛ دو لیوان
- هویج؛ دو عدد
- پیاز؛ دو عدد متوسط
- قارچ؛ صد گرم
- شیر؛ دو لیوان
- جعفری خردشده؛ به میزان دلخواه
- کره؛ پنجاه گرم
- زرشک و خامه برای تزئین؛ به مقدار دلخواه
- نمک، فلفل سیاه و چوب دارچین؛ به مقدار لازم



طرز تهیه سوپ



طرز تهیه

- سینۀ مرغ را با یک عدد پیاز برش خورده، چوب دارچین، فلفل سیاه و نمک، در چهار لیوان آب می‌پزیم. بعد از پخت کامل، مرغ را ریش ریش می‌کنیم و به همراه آب مرغ کنار می‌گذاریم. کره را داخل قابلمه ذوب می‌کنیم.
- پیاز رنده شده، هویج حلقه حلقه و جوی پرک شسته را به کره اضافه می‌کنیم و کمی تفت می‌دهیم. آب و آب مرغ (در مجموع چهار لیوان) را به آن‌ها اضافه می‌کنیم. شعله گاز را روی حرارت کم قرار می‌دهیم و هر چند دقیقه یک بار مواد را هم می‌زنیم تا ته نگیرند. بعد از پختن مواد، مرغ ریش ریش شده، قارچ خردشده، نمک و فلفل سیاه را به آن‌ها اضافه می‌کنیم. شیر را گرم می‌کنیم و یک ربع قبل از کشیدن غذا، به قابلمه اضافه می‌کنیم. هنگام کشیدن سوپ، جعفری خردشده را هم به آن اضافه می‌کنیم.
- سوپ شیر ما آماده است. می‌توانیم با جعفری خردشده، زرشک و خامه آن را به دلخواه تزئین کنیم.



نشان مسجد

تنها نشان مسجد جامع فهرج از بیرون مسجد همین منار ساده یکدست خاکی رنگ است. اگر چه این مناره در مقایسه با مناره‌های دیگر مسجدها آن قدرها هم بلند نیست، اما آن قدر بلندقد هست که بتوان به وسیله آن، مسجد را در گذرگاه‌های تاریخی دور و اطراف پیدا کرد. مناره تنها مکانی برای اذان گفتن هنگام نماز نیست، بلکه نماد و نشانه‌ای است از وجود یک مسجد. سوراخ‌های روی دیواره مناره مسجد جامع فهرج، دریچه‌های تأمین نور راه‌پله ماریچ درون آن هستند.

آشنایی با یک مسجد ۱۲۰۰ ساله!



متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

زینت فهرج

هنوز هم که هنوز است، با بلندشدن صدای اذان، فهرجی‌ها آستین بالا می‌زنند و تسبیح در دست از گوشه و کنار بافت تاریخی به سمت مسجد کهن سال روستایشان سرازیر می‌شوند. آن‌ها در صف‌هایی به نماز می‌ایستند که ۱۲۰۰ سال است تشکیل می‌شود؛ بی وقفه و بدون تعطیلی. مسجد جامع فهرج اگر نگوییم قدیمی‌ترین مسجد ایران است، بدون شک یکی از دو یا سه مسجد کهن سال ایران است؛ مسجدی ساده و بی‌ادعا، نشسته بر گذرگاهی تاریخی.

اگر کنجکاو هستید که اولین مسجدهای ایران چه شکل و شمایلی داشتند، باید سری به روستای «فهرج» در ۲۲ کیلومتری شهر یزد بزنید. «مسجد جامع فهرج» ۱۲۰۰ سال است که دارد به تمام وظایف یک مسجد به طور کامل عمل می‌کند؛ بدون داشتن یک گنبد یا بدون یک خط کتیبه یا حتی بدون یک تکه کاشی. ۱۲۰۰ سال است که با یک شبستان و مناره که آن هم سال‌ها بعد از ساخته‌شدنش به آن اضافه شده، محل عبادت و راز و نیاز مؤمنان است.

محراب ساده

شاید مسجد بی‌گنبد و ایوان و کتیبه و کاشی، مسجد باشد، اما حتماً به یک محراب برای نمایش جهت قبله نیاز دارد. سازندگان مسجد جامع فهرج نشان داده‌اند با یک فرورفتگی کم‌عمق روی دیوار مسجد هم می‌توان محرابی ساخت تا نمازگزاران رو به آن بایستند و راز و نیاز کنند. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سازندگان مساجد، تعیین دقیق جهت قبله بود. از آنجا که در ایران قبله رو به جنوب دارد، بنابراین دیواری که محراب روی آن قرار دارد دیوار جنوبی مسجد به حساب می‌آید.



منبع:

<https://sidi.ir>

ستون‌های بزرگ

با آنکه در و دیوار مسجد جامع این روزها چندان ظاهر خوبی ندارد، اما این عمارت بیشتر از ۱۲ سده عمر کرده است. شاید سازندگان مسجد جامع فهرج فکرش را هم نمی‌کردند ستون‌های بزرگ مستطیل شکلی که می‌سازند، ۱۲۰۰ سال بار طاق‌های مسجد را به دوش بکشند. شبستان کوچک مسجد که هشت ستون دارد، تنها فضای اقامه نماز به جماعت است. این در حالی است که بسیاری از مسجدهای ایران برای نمازخواندن شبستان‌های مجزای تابستانی و زمستانی دارند.



به دنبال تزئینات

معماران مسجد جامع فهرج در تزئین مسجد با احتیاط رفتار کرده‌اند؛ طوری که تزئینات مسجد بسیار محدود و اندک‌اند. نه اینکه معماران این دوره دستی در تزئینات نداشتند یا هنوز آن‌قدرها تزئینات در بناها رواج نیافته بودند، بلکه مسلمانان در این دوره بر سادگی ساختمان مسجد اصرار داشتند. بنابراین، برای دیدن تزئیناتی مانند این فرورفتگی‌ها، باید با دقت در و دیوار مسجد جامع فهرج را جست‌وجو کرد.

یادگار گذشته

این مسجد حیاطی در میانه دارد که دورتادورش را طاق‌هایی هلالی شکل گرفته‌اند. در کنار این حیاط تنها نمازخانه مسجد قرار دارد. حتی منار ساده مسجد که از راه‌پله آن می‌توان روی سقف مسجد رفت، سال‌ها بعد از ساخته شدن مسجد به آن اضافه شده است. ستون‌های ضخیم چهار گوش، طاق‌های هلالی و آجرهای مربع شکل بزرگی که مسجد با آن‌ها ساخته شده است، همه از نشانه‌های معماری پیش از اسلام هستند که تا سال‌ها در بناهای اسلامی به چشم می‌خورند.



هفته کتاب و کتابخوانی مبارک

مطالعه

مغز را فعال نگه می‌دارد و از پیشرفت آلزایمر (زوال عقل) جلوگیری می‌کند.

مطالعه

موجب دانش‌افزایی می‌شود و عزت نفس را تقویت می‌کند.

مطالعه

دایره واژگان را افزایش می‌دهد و به فن بیان کمک می‌کند.

مطالعه

حافظه را تقویت و مناطقی از مغز را که با موضوعات احساسی و تصمیم‌گیری سروکار دارند فعال می‌کند.

مطالعه

تفکر تحلیلی و توانایی تجزیه و تحلیل ذهن‌تان را تقویت می‌کند.

مطالعه

از اضطراب و استرس می‌کاهد و به آرامش درون کمک می‌کند.

مطالعه

مهارت‌های نوشتاری را تقویت می‌کند و یک سرگرمی سالم، مفید و کم‌هزینه است.

مطالعه

قدرت تمرکز را افزایش می‌دهد.

